

مفاهيم خطريناك

نشرات امت

كابل افغانستان

از نشرات حزب التحرير

چاپ اول عربي

۱۴۱۹ هجری قمری - ۱۹۹۸ میلادی

چاپ اول دری

۱۴۳۵ هجری قمری - ۲۰۱۴ میلادی

نشرات امت

کابل - افغانستان

info@hizb-afghanistan.com

www.hizb-afghanistan.com

قبل از مطالعه

کتابی را که در دست دارید، از روی نسخه اصلی - که به لسان عربی نگارش یافته - ترجمه شده است. از آن جایی که نمی‌توان تمام آن چه را که مولف به لسان خود مقصود نموده؛ به غیر آن لسان بیان نمود؛ بناءً کاستی‌ها و کمبودی‌های کتاب را نادیده گرفته و جهت تدقیق و صحت متن می‌توانید به نسخه اصلی آن مراجعه نمایید.

اما آیات نسبت به متن اصلی کتاب متفاوت و به‌شکل عریض‌تر و در قسمت وسطی نگارش یافته است. آدرس آیات با ذکر شماره آیت و سوره مربوطه، بعد از ختم آن ذکر گردیده ولی ترجمه‌ی آن به‌شکل مایل درج گردیده است. احادیث نیز نسبت به متن اصلی کتاب متفاوت بوده؛ عریض‌تر و در قسمت وسطی قرار گرفته است. در بعضی حالات اشکال مخصوصی نیز استفاده شده است، که ذیلاً ذکر می‌شود:

سُبْحَانَ اللَّهِ - سبحانه و تعالی

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - صلی الله علیه وسلم

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - رضی الله عنهم

السَّلَامُ عَلَيْهِ السَّلَام - علیه السلام

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - رضی الله عنه

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۴
ارهاب یا تروریزم.....	۸
گفتگو میان ادیان.....	۱۴
دست آوردهای گفتگو.....	۱۶
پیشنهادات مشترکین.....	۱۶
اسالیب و وسایل گفتگو میان ادیان.....	۱۷
نظر واقعی غرب در مورد اسلام.....	۱۹
اهداف گفتگو میان ادیان.....	۲۱
مقوله فرزندان حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small>	۲۱
اشتباه مقوله.....	۲۵
اول. موضوع لسانی.....	۲۵
دوم. موضوع شرعی.....	۲۸
سوم. مقوله فرزندان حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small> دعوت به سوی قوم گرائی است...۲۹	۲۹
حل وسط.....	۳۲
بنیاد گرائی.....	۳۸
جهانی شدن.....	۴۵

پیشگفتار

مبارزه میان خیر و شر و حق و باطل یکی از قوانین عمومی و عمده زنده گی می باشد. در مورد حکمت آن الله ﷻ می فرماید که مبارزه و کشمکش میان مردم باید عاملی باشد جهت پیروزی حق بر باطل و خیر بر شر. چنانچه الله ﷻ در آیه مبارکه ذیل می فرماید:

... وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ... البقره، ۲۵۱

«... و اگر الله گروهی از مردم را توسط گروه دیگری دفع نمی کرد. زمین واقعاً فاسد می گردید»...

و همچنان الله ﷻ در سوره حج می فرماید:

... وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَّيْتُمْ سَوَاعِجَ وَبِيعَ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا ... الحج، ۴۰

«و اگر الله دسته از مردم را توسط دسته دیگر (مردم) دفع نکند بی گمان صومعه ها، کلیساها، معابد یهودیان و مساجدی که در آنها ذکر الله به کثرت صورت می گیرد، ویران خواهند شد.»

به همین دلیل جناب حضرت محمد ﷺ و اصحاب کرام مبارزه عقلی و سیاسی را در برابر مشرکین و سائر کفار آغاز نمودند تا این که به تأسیس دولت اسلامی دست یافتند. وی ﷺ و اصحابش علاوه بر مبارزه عقلی، به مبارزه مادی نیز بعد از تأسیس دولت در مدینه اقدام کردند تا پیام خیر و هدایت (اسلام) را برای تمام مردم برسانند.

درعین حال، در جریان سال‌های متمادی کفار به برنامه‌ریزی‌های شومی علیه دولت اسلامی پرداختند. آنان توسط اعمال مادی یعنی جنگ مثل مغول‌ها، صلیبی‌ها و کفار هسپانیه، و بعضاً توسط اعمال ثقافتی و فکری مثل زندقیه یعنی فاسد العقیده توسط مبلغین عیسوی مذهب و مستشرقین تلاش کردند تا خلافت اسلامی را که به به حیث یک کالبد اجرائیوی توسط خلیفه اداره می‌شد، از بین ببرند.

بعد از جنگ جهانی اول کفار به هدف خود نایل آمدند. آنان خلافت را از بین برده، خلیفه را به زور خارج ساختند. سرزمین واحد اسلامی را به حکومت‌های کوچک و ضعیف تجزیه نموده و حکم کفر را بالای آنان تطبیق نمودند و به این گمان بودند که اسلام را از قلوب مسلمانان خارج سازند.

به هر حال؛ استقرار مجدد احساسات میان همه امت توسط فرزندان با ایمان، صادق، و مخلص امت جاری شده است. دولت‌های کفری اکنون می‌دانند که نیروی اسلام منحصر به کالبد اجرائیوی وی نمی‌گردد، و با اغوا نمودن بعضی مسلمانان ضعیف و با دادن طمع و فریب ثقافت غربی برای ایشان به هدف خود نخواهند رسید.

لذا، بعد از تحقیق و بررسی دقیق به این نتیجه رسیدند که نیروی اسلام (و مسلمانان) در عقیده اسلامی و افکار که از آن سرچشمه گرفته است، نهفته می‌باشد. و بالاخره به این نتیجه هم رسیدند که باید درمورد برنامه‌های خود تجدید نظر نموده و آن را دوباره توسعه دهند. به این شکل کفار با سازمان‌ها و جواسیس رسمی آنان - حُکام گماشته شده و روشنفکران مزدور در کشورهای اسلامی - تلاش به خرج دادند تا عقیده جدائی دین از زنده‌گی را توسط ضربه زدن به عقیده اسلامی به حیث یک عقیده سیاسی تضمین کنند. آنان شروع به پذیرفتن بعضی افکار و ترویج مفاهیمی مانند ملت‌گرایی، جامعه‌گرایی، دموکراسی، جمع‌گرایی، حقوق بشر، آزادی و سیاست‌های بازار آزاد نمودند که استدلال غلط و خطرات آنان قبلاً (در کتاب حمله امریکائی برای سرکوب اسلام) ذکر گردیده است.

سپس افکار دیگری را یکجا با اعمال خویش به راه انداختند مانند گفتگو میان ادیان

و فرهنگ‌های مختلف، موضوع فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام، لکه دار ساختن اسلام با افکاری چون تروریزم، بنیادگرایی، و افراط‌گرایی. پس ناگزیر ماهیت چنین نظریات و خطر آن‌ها را برای امت اسلامی به وضاحت تشریح داد تا امت آگاه گردیده و درمقابل آنان موقف درست و شرعی اتخاذ نماید. از این جاست که اسلام دوباره منحیث ایدیولوژی جهانی و نظام سیاسی در زنده‌گی - که تنها توسط دولت خلافت تطبیق می‌گردد - برای تمام انسان‌ها وضاحت حاصل می‌کند، نه تنها برای مسلمانان فعال بلکه برای امت مسلمه و دشمنان اسلام که بر علیه اسلام و امت آن توطئه می‌چینند.

ما این افکار را در کتاب حاضر مطرح ساختیم تا این که خطر و غلط بودن آن‌ها را با استدلال و دلایل قوی اثبات نمایم، نه مانند افکاری که باید فهمیده شوند و یا تردیدی که باید بر طرف گردند، بلکه منحیث برنامه شوم کفار به رهبری ایالات متحده امریکا، انگلستان و فرانسه تعقیب می‌شود. کفار می‌خواهند توسط این افکار بالای اسلام و کسانی که برای احیای مجدد خلافت اسلامی فعالیت دارند، حمله‌ور شوند و حتی مصمم اند تا با استفاده ازین افکار بالای دولت خلافت اسلامی نیز تهاجم نمایند - اگر الله تعالی تأسیس مجدد آن را عنایت فرماید.

به این لحاظ ما باید چنان فعالیت‌ها و افکار را برملا سازیم تا مسلمانان آگاه گردند که کفار چگونه علیه آنان و اسلام برنامه‌ریزی می‌نمایند. این اقدام ما باید متضمن آن باشد که مسلمانان محکم به دین خود چنگ زده و صادقانه برای تأسیس مجدد خلافت و حکمی را که الله تعالی فرستاده بر مبنای طریقه پیامبر صلی الله علیه و آله سعی نمایند تا خلافت توسط آنان تأسیس، و حکم بما انزل الله صورت گیرد. الله تعالی در زمینه می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ
 الْمُشْرِكُونَ
 التوبه، ۳۳

«اوست که پیامبر خود را با هدایت و دین حق فرستاده، تا آن را بر همه دین (ها) پیروز

گرداند، اگر چه برای مشرکان ناخوشایید باشد.»

هرگاه ما مطابق اوامری که الله ﷻ بالای ما فرض نموده عمل نمائیم، یقیناً خواهشات کفار و برنامه‌های شوم آنان درمقابل اسلام و مسلمانان، به شدت پراکنده خواهد شد. آنان پول و دارایی خود را از دست خواهند داد و آتش ایشان خاموش خواهد شد. الله ﷻ می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيَنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ ... الْآنْفَالِ، ۳۶

«آنانی که کافر شدند، اموال شان را برای باز داشتن (مردم) از راه خدا خرج می‌کنند- اما این اموال را که برای به دست آوردن آن زحمت زیاد کشیده اند- مایه حسرت و اندوه شان گردیده و سپس شکست خواهند خورد...»

ارهاب یا تروریزم

از دیدگاه علم زبان الارهاب اسم می‌باشد که از فعل اَرَهَبَ گرفته شده و معنی آن ترساندن و به وحشت انداختن می‌باشد. الله ﷻ می‌فرماید:

... تَرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ ... الانفال، ۶۰

«... دشمنان الله و دشمنان خویش را با آن ترسانید...»

هر چند درست نیست که معنی جدیدی برای یک لغت داده شود لیکن استخبارات امریکا و انگلیس در سال ۱۹۷۹ میلادی به این نتیجه رسیدند که کلمه تروریزم را دوباره به این شکل تعریف نمایند:

«استفاده از خشونت علیه علایق غیر نظامی برای رسیدن به اهداف سیاسی»

بعد از آن کنفرانس‌ها و سیمینارهای بین المللی زیادی به راه انداخته شد و قوانین و پیمان‌های متعددی به تصویب رسید تا اعمالی را که به آن تروریزم نام نهاده‌اند، تعریف کنند. بدین ترتیب انواع حرکات، موسسات و احزابی را که تروریزم را عملی می‌نمایند، توضیح داده و دولت‌های را که حامی تروریزم اند، به دست معرفی گرفتند. کشورهای کفر ادعا نمودند که این اقدامات صرف مبارزه علیه تروریزم و جلوگیری از انتشار آن می‌باشد.

از دیدگاه قوانین و مقررات مربوط به تروریزم این همه دقیق نیست. این قوانین ضد تروریستی درحقیقت بهانه‌یست برای تعصبات سیاسی کشورهای تصویب کننده آن. به طور مثال؛ ملاحظه می‌نمائیم که امریکا ترور اندرا گاندی را عمل تروریستی خوانده اما قتل ملک فیصل و کنیدی را عمل تروریستی نمی‌داند. ویا زمانی که ساختمان مرکز تحقیقاتی (اف بی آی) در شهر اوکلاهما انفجار داده شد، نخست عمل تروریستی

خوانده شد اما بعد از آن که معلوم شد انفجار مذکور توسط ملیشه‌های امریکائی صورت گرفته؛ تصویر آن را از یک عمل تروریستی به یک جرم عادی تعویض نمودند.

امریکا تعدادی از حرکات - حامی منافع امریکا - را به نام حرکات مشهور مقاومت نام نهاد؛ مانند شورشیان نیکاراگوا (آی آر ای) و غیره. هرگاه جنگجویان این حرکات زندانی می‌شوند، آنان را به عنوان زندانیان جنگی مطابق پروتوکول اول سال ۱۹۷۷ میلادی پیمان جنیوا شناخته و برعکس هر حرکتی که مخالف منافع امریکا و مزدورانش باشد، به نام حرکات تروریستی یاد کرده و آنان را در جمله سازمان‌های تروریستی ثبت می‌نماید. این لست در فواصل معین از طرف وزارت خارجه امریکا صادر می‌گردد که اکثریت حرکات اسلامی در مصر، پاکستان، فلسطین الجزائر و غیره مناطق را شامل می‌شود.

از دهه هفتاد به این سو امریکا ذهنیت مردم جهان را درمورد تعریف تروریسم که ایشان مطابق سلیقه و اهداف شوم خویش تعبیر نموده‌اند، تغییر داده است. امریکا به شکل متداوم از حمله بر مناطق غیر نظامی - بی تفاوت از این که این حملات از سوی حرکات سیاسی و نظامی وابسته یا غیر وابسته به استخبارات امریکا صورت گرفته باشد - بهره‌برداری نموده است. به عنوان مثال؛ گزارش‌های مبنی بر حملاتی که تروریستی یاد شده‌اند وجود دارد و مشهوداً می‌رساند که توسط اعضای اداره مرکزی استخبارات امریکا (سی آی ای) صورت گرفته است. مانند اختطاف طیاره شرکت هواپیمائی بین المللی ترانز در شهر بیروت در آغاز دهه هشتاد. همچنان از انفجاری که در پایگاه نظامی الخبر در عربستان سعودی رخ داد بهره‌برداری نموده و در سال ۱۹۹۶ میلادی در کنفرانس هفت کشور صنعتی جهان واقع پاریس چهل پیشنهاد برای مبارزه علیه تروریسم نمود. علاوه بر آن، باوجود معلوم نبودن هویت کسانی که مرکز تجارت جهانی را در نیویارک و مرکز (اف بی آی) را در اوکلاهما بمب‌گذاری نموده بودند، قوانین ضد تروریسم توسط سنای امریکا در سال ۱۹۹۷

میلا دی تصویب گردید.

پیشنهادات هفت کشور صنعتی جهان و قوانین ضد تروریسم به امریکا اجازه می دهد تا هر شخص مشکوک به تروریسم را در تمام جهان تعقیب کند. امریکا به این عقیده است که او هر شخصی را که متهم به تروریسم بخواند، می تواند دستگیر ویا او را برآید و هر جزائی که خودش مناسب بیند برایش بدهد از قبیل زندان، مصادره اموال، بازپس گرفتن حقوق ملی و یا منطوقی و غیره. او به این همه جزاها می رسد بدون این که برای او اجازه دفاع از خودش داده شود و یا به محکمه غیرنظامی پیشکش گردد. برعلاوه آن امریکا همیشه به کشورهای که ضد منافع وی بوده لقب حامی تروریسم را داده است مانند کوریای شمالی، چین، عراق و لیبیا. همچنان تعداد زیادی از حرکات اسلامی را متهم به تروریسم نموده است مانند حرکت جهاد اسلامی، حماس، جماعه اسلامیة در مصر و جبهه الانقاذ در الجزائر. به همین ترتیب از بمبها علیه یهودیها در فلسطین و از جشن فسخ نظام انتخابات پارلمانی در الجزائر بهره برداری نموده است.

بنابراین بر مبنای این قوانین، تصامیم، و پیشنهادات؛ امریکا می تواند هر فرد، سازمان، حزب، و یا کشوری را که خواسته باشد متهم به تروریسم نموده و در نتیجه او را تعقیب کرده و بالایش حمله کند. به شکلی که یا از قوای نظامی خود استفاده می کند و یا قدرت سیاسی خود را به ویژه برای وضع تحریم اقتصادی به کار می برد. چنانچه در عراق و لیبیا همین گونه عمل کرد. این نظر ایشان از گفتار شولتز وزیر خارجه پیشین دولت جورج بوش به خوبی درک می شود که گفت:

«با آن که تروریستها فرار می نمایند، اما پنهان شده نمی توانند.»

فلهذا، قوانین ضد تروریسم که توسط امریکا پذیرفته شده، در واقع یکی از سلاحهای استراتژیک وی بوده تا سلطه خود را در جهان محکم نماید، به خصوص در مقابل کشورهای که توانمندی ایستادگی در مقابل امریکا را داشته باشند.

چون امریکا بعد از شکست کمونزم؛ اسلام را من حیث بزرگترین دشمن خود

تشخیص نموده است. لذا در کشورهای اسلامی که فعلاً حیثیت استراتژیک‌ترین مناطق را حاصل کرده‌اند، قوانین ضد تروریسم را مروج نموده تا نفوذ خود را در آن جا زیاد ساخته و تحت کنترل خود داشته باشد. این همه به خاطری صورت می‌گیرد که مسلمانان به فکر احیای مجدد دولت خلافت اند، خلافت یگانه دولتی خواهد بود که توانمندی شکست ایدیولوژی کپیتالزم - به ریاست و رهبری امریکا - را دارد. به همین دلیل هیچ حرکت اسلامی را نخواهیم یافت که مَهر تروریسم را توسط امریکا نخورده باشد. حتی احزاب سیاسی و حرکاتی که برای رسیدن به اهداف خود از خشونت و زور استفاده نمی‌کنند، از این امر مستثنی نیستند. به همین دلیل امریکا هر فعالیتی از حرکات، احزاب و یا کشورهای را که دعوت بازگشت اسلام را در عرصه عملی زنده‌گی تحت پوشش قرار بدهد، منجیث عمل تروریستی دیده که قوانین بین المللی را نقص می‌نماید. ذریعه این نوع استدلال‌ها؛ امریکا کشورهای را که قوانین ضد تروریسم را پذیرفته اند وادار به لشکر کشی نظامی تحت رهبری خودش برای سرکوب این حرکات، احزاب و یا کشورها می‌نماید.

ناگزیر مسلمانانی که برای این هدف مقدس یعنی احیای مجدد خلافت اسلامی زحمت می‌کشند و حقیقت این قوانین را بر مظهر عام مسلمانان و جهانیان افشا می‌دارند، مورد هدف سیاست نام نهاد ضد تروریسم قرار می‌گیرند. این داعیان راه حق همچنین باید حقیقت سیاست امریکا را که در پی تصرف جهان توسط چنین قوانین است، برملا سازند و نیز آشکار سازند که امریکا خودش مرتکب اصلی اکثریت بمب‌گذاری‌ها و انفجارات در تمام دنیا بوده ولی به‌شکل خیلی‌ها بی‌شرمانه به افراد، گروه‌ها، و کشورهای مسلمان نسبت می‌دهد.

همچنان، بر مسلمانان امر ضروری می‌باشد تا در اعمال و برخوردهای شان بر اساس اسلام عمل نمایند. از آن جایی که اسلام طریقه مخصوصی برای تحقق اهداف و مرام خود دارد، برای دعوت به‌سوی احیای مجدد خلافت اسلامی نیز طریقه مخصوص به خودش را دارد. رعایت این طریقه که استوار بر مبارزه عقلی و سیاسی بدون دست

بُردن به اعمال مادی است، از اوامر مهم الهی محسوب می‌شود. درین راستا، نباید کوشش کنیم که خود را از ترس مُهر تروریزم دور سازیم. همچنین واضحاً باید برای مسلمانان ذکر گردد که وظیفه دولت اسلامی بعد از تاسیس آن، تقید مطلق یعنی تطبیق شریعت می‌باشد و بس. که آن می‌تواند سرپرستی امور مردم و تطبیق حدود در امور داخلی بوده و یا مانند حمل اسلام برای تمام بشریت توسط جهاد برای از بین بردن موانع مادی جهت تطبیق اسلام، در امور خارجی باشد. این موضوع نیز برای مسلمانان واضح باشد که تطبیق کلی اسلام توسط مسلمانان بالای خود شان و دیگران از هوی و هوس ایشان سرچشمه نگرفته و نه هم هدف آن رسیدن به بعضی منافع مخصوص می‌باشد. بلکه آن به جا آوردن امر الله ﷻ به حیث خالق انسان، حیات، و کائنات می‌باشد و الله ﷻ برای انسان‌ها نظام خاصی را که حاوی قوانین اسلامی است، برای حضرت محمد مصطفی ﷺ پیامبر وی ﷻ نازل فرموده است.

از این رو نسبت دادن اسلام و مسلمانان به تروریزم توسط امریکا و دیگر ممالک؛ ترویج تعصب بوده و مخالف واقعیت‌ها و متناقض با هدف الله ﷻ از فرستادن اسلام می‌باشد. چون الله ﷻ درین عرصه چنین می‌فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ الانبیاء، ۱۰۷

«و ترا جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»

و الله ﷻ همچنان می‌فرماید:

... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِّلْمُسْلِمِينَ

النحل، ۸۹

«... و بر تو کتاب را نازل کردیم که هر چیز را توضیح می‌کند و هدایت، رحمت و مژده است برای مسلمانان.»

این مرحمت در تطبیق قوانین اسلامی به شکل خیلی واضح تبارز می‌یابد. در آنجا هیچ فرقی میان نماز و جهاد، دعا و ترساندن دشمنان وجود ندارد. همچنان در پرداختن ذکات و قطع دست دزد هیچ فرقی وجود ندارد. در کمک با مظلومین و کشتن کسانی که مرتکب تجاوز بر حرمت مسلمانان می‌گردد کدام تفاوتی وجود ندارد. تمام آنان احکام شرعی می‌باشد که مسلمانان و یا دولت آن را در صورت رسیدن زمان آن، تطبیق می‌نمایند.

گفتگو میان ادیان

دعوت غیر مسلمانان به اسلام؛ امر حتمی بوده که الله ﷻ آن را بالای مسلمانان فرض گردانیده است. مسلمانان این عمل را طی چهارده قرن انجام داده و تمام بشریت را بدون این که تنها اهل کتاب را مد نظر گرفته باشند، به سوی اسلام دعوت نموده‌اند. چنانچه الله ﷻ می‌فرماید:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي

هِيَ أَحْسَنُ ... النحل، ۱۲۵

«مردم را به سوی راه پروردگارت به حکمت و پند نیکو دعوت کن و با ایشان به بهترین شیوه مناظره کن ...»

و همچنان حضرت محمد ﷺ در مکتوب خود برای هرقل امپراتور روم می‌فرماید:
... فانی ادعوک بدعاية الاسلام، اسلم تسلم، یؤتک الله اجرک مرتین، فان تولیت
فعلیک اثم الاریسیین ...

«... حقا که ترا به طرف اسلام دعوت می‌نمایم. هرگاه اسلام را بپذیری محفوظ خواهی ماند و الله دو بار ترا پاداش خواهد داد. و اگر رو بگردانی گناهان مردم زیر دست تو نیز بالای توست ...»

بناءً دعوت ما برای غیر مسلمانان دعوت به سوی پذیرفتن اسلام و ترک کفر می‌باشد. اما مفکوره گفتگو میان ادیان - که فعلاً مروج می‌باشد - مفکوره اجنبی، شیطانی و غربی است که در اسلام هیچ پایه و بنیاد ندارد. به همین بهانه کفار به سوی روابط حسنه و نقاط مشترک میان ادیان مختلف دعوت می‌کنند. در حقیقت آنان به سوی یک دین جدیدی دعوت می‌نمایند و آرزو دارند تا مسلمانان نیز آن را به عوض اسلام

بپذیرند، چون حامی و فرمانبردار این مفکوره کفار می‌باشند. این مفکوره به سطح بین‌المللی در سال ۱۹۳۲ میلادی زمانی آغاز گردید که فرانسوی‌ها دو تن از نمایندگان خود را برای یک نشست مشترک با علمای الازهر فرستادند تا در مورد مفکوره متحد ساختن سه دین آسمانی (اسلام، عیسویت و یهودیت) باهم مشوره نمایند. بعد از آن؛ کنفرانس پاریس در سال ۱۹۳۳ میلادی برپا گردید که در آن مستشرقین و دعوتگران یهودی مذهب از تمام پوهنتون‌های فرانسه، انگلستان، سوئیس، امریکا، ایتالیا، پولند، هسپانیه، ترکیه و سایر ممالک حاضر بودند. کنفرانس ادیان جهان در سال ۱۹۳۶ میلادی آخرین کنفرانس ادیان قبل از جنگ دوم جهانی بود. زیرا با وقوع جنگ دوم جهانی حواس اروپائیان پریشان گردید. اما؛ در سال ۱۹۶۴ میلادی پاپ پاولس ششم ذریعه فرستادن مکاتیب دعوت به گفتگو میان ادیان نمود. واتیکان در سال ۱۹۶۹ میلادی کتابی را تحت عنوان «تفاهم میان یهودیان و مسلمانان» به چاپ رساند.

در جریان سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی بیش‌تر از سیزده ملاقات میان ادیان و فرهنگ‌های مختلف صورت گرفت که مشهورترین آن کنفرانس دین و صلح پس از جنگ دوم جهانی در بلجیم بود که در آن ۴۰۰ نماینده از ادیان مختلف سهیم بودند. کنفرانس دیگری در قرطبه که در آن نمایندگان عیسوی و مسلمان بیش از بیست و سه کشور حاضر بودند. البته این دو کنفرانس در سال ۱۹۷۴ میلادی دایر گردید و به دنبال آن اجتماع مسلمانان و عیسویان در شهر کرتاج تونس در سال ۱۹۷۶ میلادی تدویر یافت.

در سال‌های ۱۹۹۰ میلادی دعوت به‌سوی گفتگو میان ادیان به اوج خود رسید. بدین سان کنفرانس عرب-اروپائی در سال ۱۹۹۳ میلادی در اردن به راه انداخته شد و بعد از آن کنفرانس خرطوم در سال ۱۹۹۴ میلادی دایر گردید. در سال ۱۹۹۵ میلادی دو کنفرانس دیگر، یکی آن در استاکولم و دیگر آن در عمان و به تعقیب آن کنفرانس اسلام و اروپا در پوهنتون اهل بیت اردن در سال ۱۹۹۶ میلادی ترتیب داده شد.

دست‌آوردهای گفتگو

یکی از عمده‌ترین دست‌آوردهای گفتگو میان ادیان این بود که مشترکین و نماینده‌های شامل در کنفرانس‌های مذکور درمقابل اتحاد جماهیر شوروی (به نفع غرب) قدعلم کرده و این مسئله را قبل از شکست کمونزم مطرح ساختند که الحاد و کفر کمونستی تهدیدی است علیه ادیان آسمانی که تمام موفقیت‌های فرهنگی این ادیان را محو می‌سازد. آنان وانمود کردند که دلسوزی به حال انسانیت نیاز است تا از همگان به شکل مساویانه دفاع صورت گیرد. همچنان کوشیدند تا حقیقت را توسط اصطلاحات نسبی تعریف نمایند. زیرا تاکید ورزیدند که هیچ فرد و هیچ دین نمی‌تواند دعوی حقانیت (مطلق) را برای خود سر دهد، مگر بر مبنای پلورالزم دینی که ریشه‌ی محکم در دموکراسی دارد.

پیشنهادات مشترکین

مهم‌ترین پیشنهادات مشترکین کنفرانس‌های گفتگو میان ادیان و فرهنگ‌ها (اسلام و اروپا) عبارت‌اند از:

۱. ایجاد و پذیرش تعاریف، معیارها و مقررات جدید برای اصطلاحاتی چون کفر، الحاد، شرک، عقیده، اسلام، اعتدال، افراط‌گرایی و بنیادگرایی تا این‌که متیقن گردند که این الفاظ و اصطلاحات به حیث عوامل جدائی میان پیروان ادیان مختلف متبازر نگردد.

۲. شناختن عناصر مشترک میان سه دین که شامل عقیده، اخلاق، و فرهنگ می‌باشد و تاکید بر همکاری مثبت میان ادیان و فرهنگ‌ها چون دراصل همه اهل کتاب‌اند و به حیث صاحبان ایمان و عبادت‌کنندگان الله ﷻ شناخته می‌شوند.

۳. ایجاد یک سند مشترک برای تحقق حقوق بشر تا این‌که متضمن همزیستی

مسالمت آمیز میان پیروان ادیان مختلف گردد. این امر زمانی تحقق می‌یابد که احساسات و موانع خونی میان ادیان محو گردیده و مفهوم دشمنی از میان فرهنگ‌ها و انسان‌ها و برنامه‌های دول مختلف برداشته شوند.

۴. تجدید نظر کلی درباره تاریخ و برنامه تعلیمی به شکلی که از هر گونه تهییج و عداوت مبرا باشند. آموزش دینی جزء دروس اساسی انسانی شناخته شود تا این که اشخاصی تربیه شوند که درمقابل فرهنگ انسان‌ها و موافقت همه جانبه دیگران وارد باشند. به همین لحاظ مطالعات درمورد بعضی از عقاید و عبادات مردود خوانده شد.

۵. ارتقای علاقات پیرامون موضوعات ذیل و ایجاد مفاهیم و دیدگاه واحد برای ایشان: عدالت، صلح، حقوق زن، حقوق بشر، دموکراسی، اخلاق، پلورالزم، آزادی، صلح جهانی، زیست باهمی و مسالمت آمیز، آزادی فرهنگی، جامعه مدنی و غیره.

اسالیب و وسایل گفتگو میان ادیان

بعد از ناکام ماندن کفار غربی در کوشش ایشان برای دور ساختن مسلمانان از عقیده ایشان توسط مبلغین عیسوی، مستشرقین، کوشش‌های ثقافتی، رسانه‌ها، اغفال عقلی و سیاسی؛ آنان به استفاده از مقامات دولتی ممالک خود شان و ممالک مزدور دست بردند. به این ترتیب، آنان مشغول تدویر کنفرانس‌ها و سیمینارها و تشکیل گروه‌های کاری و تاسیس مراکز تربیوی در ممالک خویش و در خاک مسلمانان شدند. از قبیل مرکز تربیوی اسلامی در پوهنتون اکسفورد، مرکز تربیوی آسیای میانه در پوهنتون درم بریتانیا، پوهنتون امریکائی صلیب مقدس، پیمان مسلمانان، اکادمی شاهی برای تدریس ثقافت اسلامی، پوهنتون اهل بیت و انجمن جهانی کلیساها و غیره.

آنان عمداً اصطلاحات و کلماتی را استفاده کردند که معنی آنان دقیق تعریف نشده بود تا این که اغفال و فریب ایجاد کنند. مانند اصطلاحات نوسازی، گشاده بودن برای جهان، فرهنگ انسانی، علوم همگانی، ضرورت برای همزیستی مسالمت آمیز، تعصب گرائی و افراط گرائی، جهانی شدن و غیره.

آنان مفاهیم علمی، فرهنگی و مدنیت را خلط نمودند تا بالای کسانی که زنده گی خود را بر اساس طریقه مشخص تنظیم نموده‌اند، حمله‌ور شوند. آنان ادعا دارند که این مردم علیه علم، پیشرفت و مدنیت که از آن سرچشمه گرفته است، قرار دارند. آنان مسلمانان را متهم ساختند که احساساتی و عقب‌مانده‌اند، و چنان جلوه دادند که گویا ارزش‌های فرهنگی شان از دیدگاه اسلام قابل پذیرش است، ولی این نوع مسلمانان به دلیل عقب‌مانده گی شان آن را رد می‌کنند. حالآنکه دروازه اسلام تنها به روی علوم و دست‌آوردهای تخنیکی باز بوده و هرگز در مخالفت با آن قرار ندارد، مگر هنگامی که این علوم و دست‌آوردهای تخنیکی با فرهنگ اسلام در تناقض قرار نگیرد. چون دروازه اسلام به‌روی تمام فرهنگ‌ها و مفاهیم غیر اسلام بسته است. به دلیل این که افکار و مفاهیم به سلوک و رفتار انسان‌ها تعلق داشته و باید تنها و تنها توسط مفاهیم اسلامی تنظیم گردد.

آنان افکار مشخص کپیتالزم را با نام‌های زیبا آراسته و برای مسلمانان تقدیم نموده و وانمود ساختند که با اسلام مغایرت ندارد و حتی بعضی از مسلمانان به این فکر شدند که این افکار جزء افکار اسلامی می‌باشد مانند دموکراسی، آزادی، پلورالزم، سوسیالزم و غیره. درعین حال آنان بعضی از افکار اسلام را تقبیح نمودند و آنرا کهنه و تاریخ‌زده نام گذاشتند. مانند جهاد، حدود، تعدد زوجات، و سایر احکام شرعی. این امر سبب شد که نصوص اسلامی بر اساس طرز تفکر کپیتالزم تعبیر گردد. یعنی چنین شد که منبع و علت حکم را واقعیت خواندند نه موضوع و درعین حال یگانه معیار شان در اخذ و ترک حکم همانا قاعده منفعت قرار گرفت نه حلال و حرام. این عمل باعث تحریک بعضی از مسلمانان برای اختراع اصول جدید شد که بالای نصوص اسلامی استوار نبوده و به شریعت اتکا نداشت. مانند فقه حقیقت، فقه موازات، و قاعده (الضرورات تبیح الحظورات) یعنی: درحالت ضرورت می‌توان عمل حرام را انجام داد، و غیره. این همه باعث محلول ساختن بعضی قوانین اسلامی با غیر اسلامی گردید. طوری که احکام بیگانه را نمی‌توان از احکام اصلی فرق نمود و

حتی فرق گذاشتن میان ترکیبات کفر و اسلام مشکل گردید. به طور مثال ربا مورد قبول واقع شد و شهادت جنبه خودکشی را به خود گرفت.

کفاری که این گفتگو را در میان انداختند فعلاً به کار خود عمومیت بخشیده و میدان عمل خود را پهن ساخته‌اند. دیگر این همه صرف مربوط به کسانی نمی‌شود که در کنفرانس‌ها سهیم بودند، بلکه تمام ابعاد جامعه را در بر می‌گیرد. از زنان تا مردان و از کارگران تا صاحب‌نظران. این کار از طریق پوهتون‌ها، مراکز تحقیقاتی، احزاب و انجمن‌ها نیز صورت می‌گیرد. به‌شکلی که مشترکین این مجامع شرح دادند که باید فرهنگ غربی‌ها را در اقتصاد، روابط اجتماعی، سیاست، آموزش و پرورش و غیره اخذ نمائیم. کپی‌تالزم نظر به ادعای ایشان انسانیت، عقل‌گرایی، آزادی و دموکراسی بوده و یک فرهنگ جدید و موفق می‌باشد. و اسلام یک عقیده کورکورانه بوده، استبداد و نامعقولی در سلطه دین به نظر می‌خورد که تعدد ازواج و برده داری جزء آن می‌باشد. به این لحاظ اسلام در نظر آنان یک دین غیر متمدن می‌باشد.

یکی از اسالیب اساسی برای خاک زدن به چشم مسلمانان در چنین مجامع اینست که اهداف اساسی ایشان را بیان نمی‌نمایند و نماینده‌گان ادیان مختلف مانند هندوان، بوداییان، و سک‌ها را در پهلوی مسلمانان، یهودیان و عیسویان دعوت می‌کنند. طوری که در کنفرانس دین و صلح در جاپان به این شکل بود و بعداً در سیمینار بیروت در سال ۱۹۷۰ میلادی نیز عین چیز واقع شد. این امر برای آن بود تا مسلمانان پی نبرند که ایشان یگانه هدف این مجامع می‌باشند. (اما حیرت‌انگیز این است که) این علمای اسلام چگونه به خود اجازه می‌دهند که اسلام در یک درجه برابر با بودائیزم و سایر ادیان قرار گیرد؟!

نظر واقعی غرب در مورد اسلام

غرب که مسلمانان را برای گفتگو دعوت می‌کند و کنفرانس‌ها را برای رسیدن به هدف خود به‌راه می‌اندازد، اسلام را به‌هیچ دشمن خود می‌بیند. همین نظر اساس

کنفرانس‌ها را تشکیل داده و همه‌ی گفتگوها را احتوا می‌کند و آن را جهت می‌دهد. مثلاً دایره‌ی المعارف ثقافت فرانسوی که یک مرجع نامدار است، در مورد پیامبر ﷺ می‌گوید:

«یک قاتل، دجال، خانم‌ها را به سرقت می‌برد، و بزرگ‌ترین دشمن عقل آدمی می‌باشد»

به این شکل اکثر کتب در اروپای غربی، پیامبر ﷺ و اسلام را با زشت‌ترین الفاظ توصیف می‌دارند.

جدیداً در یک کتابی تحت نام (پایان تاریخ) که توسط یکی از تحلیل‌گران امریکائی به نام فوکایما به نشر رسید، گفته شده است:

«نظام کپیتالزم رستگاری جاویدانه برای انسانان در روی زمین می‌باشد. اما اسلام باوجود ضعف و از هم پاشیده‌گی آن، خطری برای این راه نوین زنده‌گی (کپیتالزم) است.»

ویلی کلایس، سکرتر جنرال پیشین ناتو گفته است:
 «اسلام بنیادگرایی، یک خطری می‌باشد که حالت جیوپولیتیک آینده را شدیداً تهدید می‌نماید»

برنارد لویس، یکی از مستشرقین در مورد اسلام و کپیتالزم گفته است:
 «آنها مغایر همدیگر می‌باشند، و هیچ امکانات گفتگو وجود ندارد»
 ساموئل هنتینگتن، پروفیسور علوم سیاسی در پوهنتون آروارد و رئیس انستیتیوت مطالعات استراتژیک می‌گوید:

«تصادم شدید میان مدنیت‌ها بر سیاست خارجی آینده چیره خواهد شد. و مرزهای که میان مدنیت‌ها وجود دارد، مرز جنگ‌های آینده خواهد بود»
 او می‌افزاید:

«دین به‌شکل تند متمایز می‌گردد و این برای مردمان آشکار است. یک فرد می‌تواند که نیمه فرانسوی و نیمه عرب ... باشد اما خیلی مشکل است که یک

انسان نیمه کاتولیک و نیمه مسلمان باشد ...»

کجاست گفتگوی که ایشان ما را به آن فرا می خوانند؟!

هرگاه این اظهارات شان را با اعمال نقیض ایشان که از غرب علیه اسلام و مسلمانان وارد می شود، مقایسه کنیم، مانند جنگ های صلیبی، نابودی مسلمانان در هسپانیه، ویرانی دولت خلافت و بعداً تأسیس دولت یهودیان در فلسطین، و اتهام اسلام و حرکات اسلامی به حیث تروریست و افراطی نشان دادن آنان؛ به تحقیق و یقین که معنی و اهداف گفتگوهای را که غرب کافر با مسلمانان به راه انداخته است، می دانیم.

اهداف گفتگو میان ادیان

عمده ترین هدفی که کپیتالست ها می خواهند از طریق گفتگو میان ادیان و تمدن ها به آن برسند، جلوگیری از اعاده مجدد اسلام من حیث یک نظام کامل در زنده گی می باشد. به خاطر می که اسلام بقای ایدیولوژی و فرهنگ ایشان را تهدید نموده و تأثیر آن را از بین می برد.

به همین ترتیب اهداف فرعی دیگری را نیز دنبال می کنند که همه جهت خدمت نمودن برای هدف اصلی در نظر گرفته شده است. کفار غربی می خواهند که جهان را مطابق رنگ مدنیت کپیتالزم تغییر دهند. مخصوصاً کشورهای اسلامی را و برای همین هدف است که تلاش به خرج می دهند تا کپیتالزم را به حیث بدیل فرهنگ اسلامی درین سرزمین ها ترویج نمایند. و این کار آنان زمینه را برای دور نمودن ثقافت اسلامی از افکار مسلمانان مساعد می سازد. آنان می خواهند تا امت را نسبت به ثقافت، ماخذ و اصول اسلامی بی اعتبار نموده اسلام را خنثی سازند و خصوصیاتش را که عامل تفکیک آن در پروسه برخورد تمدن ها از سایر ادیان متمایز است، دور کنند. مخصوصاً دیدگاه سیاسی آن را که بر مبنای آن دولت خلافت مسؤلیت تنظیم امور انسان ها را مطابق به احکام اسلامی بر دوش گرفته و پیام آن را به تمام جهانیان می رساند.

کپی‌تالست‌ها می‌خواهند تا هویت شخصیت مسلمانان را تغییر دهند و آنان را طوری سازند که در ترک واجب و انجام حرام هیچ شرمی نداشته باشند. و می‌خواهند تا خواسته‌ها و ارزش‌های اسلام را فاسد نموده و شوق و ذوق مسلمانان را در مقابل اسلام از بین ببرند و تا به این شکل مسلمانان از کفر و کفار دیگر نفرت نداشته باشند و امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند. به این ترتیب آنان می‌توانند تا مصئونیت ثقافتی امت اسلام را برطرف کنند. چیزی که همیشه در مقابل تمام عوامل خارجی مقاومت نموده است. همچنان، آنان می‌خواهند تا موانع فکری و نفسی (عملی) را که سد راه ایشان است و مدنیت کپی‌تالزم را در کشورهای اسلامی تهدید می‌کند، از میان بردارند. به این لحاظ باقی ماندن تاثیرات و علاقه ایشان ساده‌تر شده و بقا و دوام ایشان را ضمانت می‌کند.

منظور این گفتگوها که توسط کفار و حاکمان دست نشانده ایشان در کشورهای اسلامی محافظت می‌گردد، اینست که دین جدیدی توسط یک تعدادی از صاحب‌نظران و علماء برای مسلمانان ایجاد شود. این همه بالای عقیده جدائی دین از زنده‌گی استوار بوده که انسان به عوض الله ﷻ در آن قانون ساز می‌باشد. ولی الله ﷻ در مورد آنان چنین می‌فرماید:

... وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا ... بقره، ۲۱۷

«... ایشان با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دین شما برگردانند...»

وی ﷻ می‌فرماید:

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ...

«یهود و نصاری از تو راضی نمی‌شوند تا از دین ایشان پیروی نکنی...»

از آن جائی که اساس مدنیت اسلام، عقیده اسلامی بوده و اساس مدنیت غرب، عقیده کپی‌تالزم می‌باشد، یکجا کردن این دو ناممکن است. به همین لحاظ مقصد

غرب کافر در عقب گفتگو میان ادیان، این است تا مسلمانان مفاهیم اسلامی را به نفع مفاهیم کپیتالزم ترک نمایند. زیرا آنان پی برده‌اند که ترکیب و آمیزش دو عقیده‌ی که باهم مغایرت دارند، غیرممکن می‌باشد.

بدین‌سان گفتگو میان ادیان و مدنیت‌ها برای ایجاد عوامل مشترک و تأسیس یک مدنیت جدید غیر واقعی و ناممکن می‌باشد. درمقابل، ما باید مبارزه فکری و سیاسی وسیعی را به‌راه بیاوریم تا حق را از باطل، زشت را از زیبا، و خیر را از شر تفکیک کنیم.

الله ﷻ می‌فرماید:

... فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ ...

الرعد، ۱۷

«... اما کف‌ها بیرون خشکیده می‌روند ولی آنچه به مردم سود می‌رساند پس در زمین می‌ماند»

هدف ایشان از گفتگو میان ادیان؛ نابودی اسلام، مدنیت و امت اسلام می‌باشد. لذا مسلمانان باید طریقه و وسایل کامل مبارزه را که عبارت از احیای مجدد دولت خلافت اسلامی می‌باشد، روی دست گیرند. زیرا این خلافت است که چنان مبارزه عقلی و مادی را در پیش می‌گیرد که فرهنگ والای اسلامی را حاکم ساخته و فرهنگ‌های فاسد و غلط - به شمول کپیتالزم - را از بین می‌برد.

مقوله فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام

این نظریه جهت استحکام مفکوره گفتگو میان ادیان سه گانه ایجاد گردیده است. و چنین دلیل می آورند که ادیان سه گانه الهی توسط سه پیامبر مشخص یعنی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، حضرت عیسی علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام آورده شده است. و همه آنان نسب خود را به یک پدر یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت می دهند. لذا برای پیروان این ادیان چون از اصل، نسب و دین واحد برخوردار اند، لازم می گردد تا در صلح باهمی زیست نمایند.

از سوی دیگر، با استفاده از مقوله فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام می خواهند که به اصطلاح پروسه صلح را در شرق میانه حمایت نمایند و روابط را با یهودیان عادی بسازند. پذیرش آن بدون شک قبول نمودن یک بخشی از دسیسه یهودیان و غرب علیه اسلام و مسلمانان است که برای دوباره گرفتن فلسطین و مسجد الاقصی تنظیم گردیده است. علاوه برین که آنان خنجر زهرناک شان را در قلب امت اسلام فرو برده اند. این مقوله همچنان مشارکت یهودیان، عیسویان و مسلمانان را برای نگهبانی از القدس توجیه می کند. جایی که مکان مقدس و ظرفیت مسلمانان را در برمی گیرد. زیرا هر کسی که به دین ابراهیم علیه السلام تعلق می گیرد، در واقع فرقی میان پیامبران خود شان نیست چون ابراهیم علیه السلام پدر همه پیامبران فوق الذکر محسوب می شود.

اشتباه مقوله

برای فهم و درک اشتباه این دیدگاه و رد آن؛ سه موضوع ذیل باید روشن گردد:

اول. موضوع لسانی

کلمه اَسْلَمَ از دیدگاه زبان شناسی انقیاد و تسلیم شدن معنی می‌دهد. قرآن کریم این کلمه را به این ارتباط در قصص پیامبران ذکر کرده است که امت آنان تسلیم احکام الله ﷻ شده‌اند. الله ﷻ از زبان حضرت نوح ﷺ می‌فرماید:

... **إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ** یونس، ۷۲

«... نیست مزد من مگر بر الله و مأمور شده‌ام که از مسلمانان باشم.»

و الله ﷻ از زبان ابراهیم ﷺ و اسمعیل ﷺ می‌فرماید:

... **رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ ...** بقره، ۱۲۸

«پروردگار ما، ما را فرمان بردار خود بگردان و از خانواده ما امتی بیافرین که تسلیم فرمان تو باشند...»

و درباره قوم لوط ﷺ می‌فرماید:

... **فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ** الذاریات، ۳۶

«ولی جز یک خانواده از مسلمانان را در آنجا نیافتیم»

و از زبان حضرت موسی ﷺ می‌فرماید:

... **فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ** یونس، ۸۴

«پس بر وی توکل کنید، اگر تسلیم هستید»

و الله ﷻ از زبان حواریون حضرت عیسیٰ علیه السلام می فرماید:

... آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدُ بَأَنَا مُسْلِمُونَ آل عمران، ۵۲

«... به الله ایمان آوردیم و تو گواه باش که مسلمانانیم»

از همین لحاظ کلمه مسلمون در این آیات معنی منقادون یعنی تسلیم شده گان را دارد. این معنی را ندارد که ایشان ادعای انقیاد به دینی را دارند که اسلام نام دارد و بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله وحی گردیده است. ایشان دینی را به نام اسلام نمی شناختند و آنان به آن دعوت هم نشده بودند. بلکه ایشان هر کدام پیامبر خاصی داشتند که آنان را به یک شریعت ویژه و منحصر به قوم شان دعوت می نمود. الله تعالی در زمینه می فرماید:

... لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا ... المائدة ۴۸

«... به هر گروهی از شما شریعت و راهی مقرر کردیم...»

بعد از نازل شدن وحی بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله، وحی بعضی از لغات عربی را گرفته و آنان را از معنی لغوی عرفی به معنی شرعی تغییر داده است. نصوص شرعی یعنی قرآن و سنت این موضوع را روشن گردانیده است. یکی از این الفاظ کلمه اسلام می باشد که از نگاه لغوی معنی آن انقیاد بوده اما شریعت آن را معنی دیگری داده است که آن عبارت از: دینی که الله تعالی برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرستاده است. الله تعالی برای تمام انسانان تا روز قیامت چنین خطاب نموده است:

... وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ... المائدة، ۳

«... و اسلام را برای شما به حیث دین برگزیدم...»

و همچنان الله تعالی می فرماید:

... وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ ... آل عمران، ۸۵

«و کسی که جز اسلام دینی را بجوید، پس هرگز از او پذیرفته نمی‌شود...»

و حضرت محمد ﷺ می‌فرماید:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ

«اسلام بالای پنج پایه استوار است»

بعد از تغییر معنی کلمه اسلام توسط شریعت، سایر الفاظ به‌میان آمد. مثل فعل و فاعل از قبیل (اسلم، مسلم) و اگر کدام قرینه‌ای نداشته باشد صرف معنی شرعی را ادا می‌کند و بس. هرگاه مقصد از معنی عرفی این کلمه باشد، به قرینه‌ی نیاز می‌افتد تا آن را تغییر دهد. مثلاً الله ﷻ می‌فرماید:

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا ... آل عمران، ۶۷

«ابراهیم نه یهودی بود و نه هم نصرانی. بلکه او یکتا پرست واقعی، مسلمان بود و از زمره مشرکان نبود...»

آیت فوق این معنی را نمی‌دهد که حضرت ابراهیم عليه السلام پیرو دینی بود که برای حضرت محمد ﷺ از طرف الله ﷻ وحی گردید. بلکه این معنی را دارد که حضرت ابراهیم عليه السلام تسلیم احکام الله ﷻ مطابق اوامر وی ﷻ بود. یعنی خلاف یهودیان و نصرانیان که دین پیامبران خود را تغییر دادند.

در مورد نظری که حضرت محمد ﷺ، حضرت عیسی عليه السلام، و حضرت موسی عليه السلام در دین حضرت ابراهیم عليه السلام بودند، در واقعیت امر این معنی را دارد که آنان دارای یک عقیده بودند و این عقیده اساس هر دینی را تشکیل می‌دهد که الله ﷻ برای پیامبرانش فرستاده است. این مسئله می‌تواند از آیه ذیل استنباط گردد:

... شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ... شورا، ۱۳

«... برای شما از دین همان چیزی را مشروع ساخت که نوح را به آن سفارش کرده بود، و همان چیزی را که به تو وحی کردیم، به ابراهیم، موسی و عیسی نیز سفارش کردیم که دین را برپا دارید و در آن اختلاف نورزید...»

به این لحاظ کلمه دین معنی اساس دین را افاده می‌کند که عبارت از عقیده می‌باشد. الله ﷻ این موضوع را تخصیص نموده و بازهم می‌فرماید:

... لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا... المائده ۴۸

«... به هر گروهی از شما شریعت و راهی مقرر کردیم...»

دوم. موضوع شرعی

الله ﷻ حضرت محمد ﷺ را منیث خاتم النبیین و پیامبر برای تمام انسان‌ها فرستاده است. او ﷺ امر نموده است که انسان‌ها تمام ادیان الهی و غیرالهی خود را ترک گفته و تنهاوتنها اسلام را منیث دین در آغوش بگیرند. هر فردی که به این دعوت لیک گوید، مسلمان گفته می‌شود و هر که آن را رد کرد، کافر گفته می‌شود. الله ﷻ در این مورد می‌فرماید:

... وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَاسَلَمْتُمْ فَإِنِ اسَلَمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنِ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
آل عمران، ۲۰

«... و به اهل کتاب و امی‌ها بگو: «آیا شما هم خود را تسلیم کردید؟» پس اگر خود را تسلیم کنند، واقعاً هدایت شده‌اند، و اگر روگردانند، پس وظیفه تو رسانیدن پیام است و الله بر بندگان خود بیناست»

و بازهم می‌فرماید:

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ... البينه، ۱-۲

«کافران، از اهل کتاب و مشرکان، تا هنگامی از دین خود باز نگشتند که بایشان حجت روشن بیاید. پیامبری از جانب الله و به ایشان صحیفه‌های پاکیزه ای را بخواند»

آنان از کفر جدا نخواهند شد تا این که دعوت اسلام را به آغوش نگیرند. حضرت محمد ﷺ نیز فرموده است:

والذی نفس محمد بیده، لا یسمع بی أحد من هذه الأمة، یهودی و لا نصرانی، ثم یموت ولم یؤمن بالذی أرسلت به، الا کان من أصحاب النار

«قسم به کسی که نفس من به دست اوست! هر یک این امت، یا یهودی و یا عیسوی کسانی که از من شنیده اند و بدون ایمان به چیزی که من با خود آورده ام بمیرند، از جمله اهل دوزخ خواهند بود»

به این شکل همه‌ی مردم دعوت به ایمان آوردن به دین اسلام شده‌اند. اما کسی که بعد از دعوت شدن به اسلام ابراز ایمان نکند، مطلقاً کافر است. بعد از بعثت حضرت محمد ﷺ به پیامبری، هر کدام از یهودیان و عیسویان که به دین خود پابندی نمودند و اسلام نیاوردند، مطابق به نصوص قرآن کریم کافر اند. این جائز نیست که ایشان را توصیف به مسلمانی کنیم. هر کسی که به این عقیده است که ایشان و یا دیگران مسلمان اند و همه از دین واحدی هستیم، خود آنها کافران اند. چون این عقیده واضحاً نصوص قرآنی قطعی الثبوت و قطعی الدلاله را رد می‌کند. اگر ایشان با این عقیده بمیرند از جمله اهل دوزخ خواهند بود.

سوم. مقوله فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام دعوت به سوی قوم گرائی است

زیرا نفس این ارتباط، یک ارتباطی است که از غریزه بقا سرچشمه گرفته و ماهیت سطحی و احساساتی دارد. و به هیچ صورت با واقعیت انسانی مطابقت ندارد، زیرا مفکوره مذکور نمی‌تواند اشخاصی را که نسب‌های مختلف دارند، باهم ارتباط بدهد. اساساً ارتباط میان فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام به مرور زمان از بین رفته است

و فعلاً وجود ندارد. چون نسل و فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام با دیگر انسانان توسط ازدواج، روابط اجتماعی، مهاجرت و جنگ‌ها خلط گردیده است. امروز این امر ناممکن است که آنان را از سایر مردمان جدا سازیم. زیرا پیروان هر سه دین را در بین تمام مردمان و اقوام جهان می‌توان یافت. آنان به اساس دین خلط گردیده‌اند نه به اساس نژاد. فلذا، به کارگیری اصطلاح فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام بر مسلمانان، یهودیان، عیسویان، مردمان اطراف مسجدالاقصی و غیره موضوع بی معنی و اشتباه می‌باشد. هدف آن مبارزه علیه اسلام، توجیه کردن پروسه صلح و عادی ساختن ارتباطات با نهادهای یهودی در اسرائیل - سرزمین ربوده شده مسلمانان - می‌باشد. کفار غربی همه جنایات وحشتناک حکام ظالم کشورهای اسلامی را مطابق به اوامر خویش حق قانونی می‌دهند.

نهایت سخن این‌که پیوستگی فامیلی و یا قومی مانند پیوستگی فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام می‌باشد. اما از نقطه نظر شرعی برای پیوند و نظم دادن ارتباطات میان انسانان مردود است. چنانچه الله تعالی می‌فرماید:

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ
اقتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنْ
اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ التوبه، ۲۴

«بگو: اگر نزد شما پدران شما فرزندان شما، برادران شما، همسران شما و خویشاوندان شما، ثروتی را که اندوخته‌اید، تجارتی که از سقوط آن بیم دارید، یا منازل رهاشی که بآن خوشنود می‌شوید از الله، پیامبر او و جهاد در راه او پسندیده‌تر باشد پس در انتظار آن باشید که خدا فرمانش را صادر کند و خداوند مردم فاسق را هدایت نمی‌کند»

چون امر الله تعالی بالاتر از همه‌ی ارتباطات میان انسان‌هاست. مانند ملیت‌گرایی، قوم‌گرایی و منفعت. الله تعالی سطحی بودن این پیوند را برای پیامبران قبلی چنین بیان

فرموده است:

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ
الْحَاكِمِينَ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ هود، ۴۵-۴۶

«و نوح پروردگار خود را ندا کرد: ای پروردگار من، بی گمان پسر من از اهل من است. و وعده تو حق است. و تو بهترین حکم کننده گان هستی. - الله - گفت: ای نوح، بدون شک او از اهل تو نیست. زیرا او - دارای - عمل ناشایسته است.»

الله ﷻ درباره حضرت ابراهیم عليه السلام می فرماید:

... قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي
الظَّالِمِينَ بقره، ۱۲۴

«گفت: حقا که من ترا برای مردم پیشوا می گردانم. گفت: و از خانواده من - نیز - الله گفت: عهد من به ظالمان نمی رسد»

لذا فرزند حضرت نوح عليه السلام مطابق احکام شرعی از جمله خانواده وی نمی باشد. زیرا وی به وحی که الله تعالی برای پدرش فرستاده بود عقیده نداشت. و ظالمون از نسب ابراهیم عليه السلام از رهبری که الله تعالی برای شان عهد کرده بود معاف می باشند. چون آنان نیز امر الله تعالی را که برای پدر شان وحی گردیده بود، بجا نیاوردند.

ازینرو، دعوت به سوی فرزندان حضرت ابراهیم عليه السلام یک دعوت جاهلانه بوده که در عقب آن هدف مبارزه با اسلام نهفته است. و جائز نیست که مردم به آن دعوت گردند، زیرا آنان می خواهند بر علیه اسلام بجنگند، مسلمانان را از دین شان دور کنند، معاهدات خائنانه را با یهودیان توجیه کنند و اراضی مقدس فلسطین را که به زور غضب نموده اند، به طور دایمی در قید خویش حفظ کنند. تا به این ترتیب روابط امت با آنان به شکل عادی برگشته و دولت اسرائیل در شرق میانه برای همه یک دولت قابل قبول و مشروع باشد.

حل وسط

این اصطلاح در میان مسلمانان الی قرون معاصر اصلاً وجود نداشت. این اصطلاح، یک اصطلاح اجنبی می‌باشد که از ایدیولوژی کپیتالزم منشأ گرفته است. عقیده این ایدیولوژی بالای حل وسط استوار است. آنان حل وسط را بعد از جنگ‌های خونین میان رجال کلیسا و مطیعان پادشاهان - یک طرف - و رجال روشنفکر و صاحب‌نظران جدید غرب با تأثیر پذیری از فلاسفه - طرف دیگر - به وجود آوردند. گروه اول به این نظر بود که عیسویت توانمندی تنظیم امور زنده‌گی را دارد. درحالی که نظر گروه دوم این بود که عیسویت چنین توانمندی را ندارد و آن را به حیث تنها دلیل عقبمانی و حقارت خود می‌دیدند. آنان در عوض، عقل انسان را منحصیث یگانه نهادی می‌دیدند که می‌تواند نظامی را ایجاد کند که دارای توانمندی تنظیم امور زنده‌گی و حل مشاکل در زمانه‌های مختلف باشد.

حل وسط اساساً پس از جنگ‌های سختی میان دو طرف فوق‌الذکر به میان آمد و نتیجه چنان شد که دین منحصیث رابطه میان فرد و خالق او پنداشته شد. طوری که این خالق هیچ ارتباطی با زنده‌گی روزمره ندارد و مسؤولیت تنظیم امور زنده‌گی انسان مربوط به خود انسان است نه مربوط خالق. آنان عقیده جدائی دین را از زنده‌گی منحصیث عقیده اساسی خود تبنی کردند که از آن نظام کپیتالزم نشأت می‌یابد و بر اساس آن غریبان از حالت انحطاط برآمده و آغاز به حمل این عقیده توسط استعمار نمودند.

تأثیر حل وسط که اساس عقیده ایشان می‌باشد در تمام امور از قبیل تصویب قانون و سلوک پیروان ایدیولوژی کپیتالزم و حتی سیاست به مشاهده می‌رسد. موضوع فلسطین یک مثال زنده برای ثبوت این ادعا می‌باشد. چنانچه مسلمانان؛ فلسطین را

منحیث خاک خود می‌بینند، و همزمان یهودیان ادعا دارند که فلسطین خاک مقدسی می‌باشد که الله ﷻ برای آنان وعده کرده است. فلذا تمام این خاک مربوط به یهودیان می‌شود. به همین منظور، در سال ۱۹۴۷ میلادی کپیتالست‌های غربی پیشنهاد طرحی را دادند که عبارت از تجزیه فلسطین جهت تأسیس دو دولت جداگانه، یکی برای یهودیان و دیگری برای مسلمانان. این مفکوره تجزیه در موارد زیادی برای حل قضایای بین‌المللی توسط دول کپیتالزم پیشنهاد گردیده است. طوری که در قضایای مثل قضیه کشمیر، بوسنیا، قبرس و غیره دیده شد.

البته از آن جایی که سیاست کشورهای غربی بالای دروغ و حيله استوار بوده و هدف ایشان تحقق حقیقتی نیست که درمورد آن صحبت می‌نمایند، بلکه اهداف واقعی شان عموماً چیز دیگری (به شکل پنهان و پوشیده) می‌باشد. به این ترتیب، هیچ یک از احزاب درگیر در میدان عمل به هدف اصلی خود نمی‌رسد، اما همیشه به این نتیجه رسیده‌اند که هر دو جناح باهم سازش کنند و حل وسطی را پیدا کنند. نه برای این که قضیه واقعاً حل شود، بلکه برای این که کیفیت قوت هر دو حزب معلوم شود تا قوی‌تر هر آن چیزی را که بخواهد برای خود بگیرد و ضعیف‌تر از هر آن چیزی که گرفته نتوانست، بگذرد.

بعضی از مسلمانان به جای این که مفکوره حل وسط و سازش یعنی راه حل مصالحه را مورد انتقاد قرار داده و اشتباهات و نواقص آن را شرح دهند، خود ایشان این روش را فرا گرفته و آن را جزء اسلام عنوان کردند. حتی می‌گویند که اسلام بر اساس حل وسط نازل شده است. آنان می‌گویند که اسلام میان روحانیت و مادیت، انفرادیت و اشتراکیت، حقیقت و معنویت، و ثبات و تغییر قرار دارد. در آن هیچ زیادی و کمی، مبالغه و غفلت، افراط و تفریط وجود ندارد.

برای اثبات دیدگاه خویش، آنان تمام نظریات مربوط را مطالعه نمودند و به این نتیجه رسیدند که هر چیز دو انتها و یک نقطه وسطی دارد. وسط منطقه محفوظ بوده درحالی که هر دو انتها در معرض خطر و فساد قرار دارد. وسط، مرکز قدرت

و منطقه تعادل و آرامش در میان دو انتها می‌باشد. چون هر دو یعنی نقطه مرکزی و حل وسط دارای عین شایستگی می‌باشد، بناً واضح است که حل وسط در هر بخش اسلام پدیدار می‌گردد. بدین سان اسلام در ایمان، عبادات، احکام، اخلاق و غیره متوسط می‌باشد.

بعد از این که ایشان معیار احکام اسلامی را عقلاً بالای سایر اشیا قیاس کردند، نصوص شرعی را مطالعه نموده معنی آن را تغییر دادند و مفهوم آن را مطابق برداشت جدید خویش عیار ساختند. آنان در مورد این آیه گفتند:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً ... البقره، ۱۴۳

«و بدین گونه شما را امت وسطی ساختیم تا بر مردم گواه باشید. و پیامبر بر شما گواه باشد...»

متوسط بودن امت از اعتدال در منهج و نظام آن سرچشمه گرفته است که در آن افراط یهودیان و تفریط عیسویان وجود ندارد. آنان گفتند که کلمه وسط یعنی عدالت، و عدالت مطابق ادعای ایشان وسط و دو قطب مخالف می‌باشد. به این شکل آنان برای عدالت معنی صلح را دادند تا این که هدف حل وسط را تحقق بخشند. معنی صحیح آیت از این قرار است که امت اسلام یک امت عادل بوده و عدالت یکی از شرایط شهادت در اسلام می‌باشد.

و این امت به زودی شاهد عدل برای تمام مردمان در جریان حمل دعوت خواهد بود. با وجود این که آیه به حالت صیغه اخبار آمده است اما امریست برای امت اسلام تا دعوت اسلامی را برای سایر بشریت برسانند. هرگاه امت این وظیفه را انجام ندهد، تمام آنها گناهکار اند. زیرا امت در قبال سایر مردمان مسئولیت دارد، چنانچه حضرت محمد ﷺ در قبال امت اش مسئولیت داشت:

... لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ ... حج، ۷۸

«... برای این که پیامبر بالای شما شاهد باشد...»

در حمل اسلام برای امت و در تقاضا از امت برای حمل دعوت به دیگران:

(الْأَفْلِيغُ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ)

«حاضرین پیام را برای غائبین برسانند».

مسلمانان مذکور - کسانی که به حل وسط استدلال می کنند - این آیه را نیز منیحت ثبوت عملکرد خویش پیشکش نمودند:

... وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ... الفرقان، ۶۷

«آنانی که چون خرج می کنند نه اسراف می کنند و نه هم تقتیر می کنند و - روش آنها - قوام (اعتدال) می باشد»

آنان برای انفاق دو انتها را انتخاب نمودند یعنی اسراف و تقتیر و همچنان از یک حالت میانه و راه وسطی یعنی قوام سخن به میان آوردند. از دیدگاه ایشان، این ثبوت است برای میانه روی در انفاق. آنان متوجه نشدند که در این آیه سه نوع انفاق ذکر گردیده است: اسراف، تقتیر و قوام. بنابراین اسراف چه کم باشد و یا زیاد حرام می باشد. هرگاه شخصی یک درهم را برای خریدن شراب و یا قمار و یا رشوه خرج کند اسراف می باشد که حرام است. در مورد تقتیر باید گفت که آن خودداری از انفاقی است که فرض می باشد. هرگاه شخصی از پرداخت یک درهم از زکات که بالای او فرض گردیده، اجتناب ورزد و یا از دادن نفقه برای کسانی که نفقه آنها بالایش فرض گردیده است؛ سر باز زند، شخص مذکور تقتیر کننده بوده و عمل وی حرام می باشد. معنی اعتدال این است که مصرف باید مطابق به احکام شرعی صورت گیرد. به همین دلیل الله ﷻ (بین ذلک) گفته است تا تأکید کند که انفاق انواع مشخص دارد. اسراف، تقتیر و قوام. و نص یکی از آن را مطلوب کرده است که همانا قوام است. بدون توجه به این که مبلغ هنگفتی است و یا کم. به این شکل ذبح نمودن شتر و یا گاوی و یا مرغی

برای عزت و مهمان‌نوازی از مهمان اتفاق معتدل و میانه بوده و حلال است. لذا، در اسلام هیچ حالت وسطی و حل وسط وجود ندارد. چون الله ﷻ انسان را آفریده و حقیقت آن را می‌داند. علمی دارد که هیچ انسان قابلیت دانستن آن را ندارد. صرف الله ﷻ می‌تواند زنده‌گی انسان را درست و دقیق تنظیم کند طوری که هیچ کسی دیگر نمی‌تواند آن را انجام دهد. احکام اسلام قبلاً تعریف و تعیین گردیده است که نه در آن و نه در نصوص شرعی هیچ حالت وسطی و حل وسط وجود ندارد. بلکه در آن دقت، وضاحت و تمیز به‌کار رفته است که الله ﷻ آن را نظر به دقیق بودن و صحیح بودن آن حدود نام گذاشته است. الله ﷻ درین زمینه می‌فرماید:

... وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ البقره، ۲۳۰

«... و اینست احکام الله که آن را برای مردم آگاه بیان می‌کند»

و نیز می‌فرماید:

... وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا ... النساء، ۱۴

«و کسی که الله و پیامبر او را نافرمانی کند و از حدود خدا تخطی ورزد او را به آتشی داخل می‌گرداند که در آن همیشه به سر برد...»

کجاست حالت وسطی و حل وسط در این پاسخ پیامبر ﷺ برای کاکایش ابوطالب؟! زمانی که کفار قریش برایش مقام، پول و منزلت پیشنهاد نمودند تا دعوت به اسلام را ترک کند:

(والله ياعم، لو وضعوا الشمس في يميني، والقمر في يساري على أن أترك هذا الأمر حتى يظهره الله أو أهلك فيه، ما تركته)

«قسم به الله! ای کاکای من هرگاه آنان آفتاب را در دست راست و مهتاب را در دست چپ من قرار دهند تا من این کار را ترک گویم، هرگز این کار را ترک نخواهم گفت، تا زمانی که الله مرا پیروز سازد و یا درین راه نابود شوم»

کجاست حل وسط در این بیان وی ﷺ درمقابل پیشنهاد قوم بنی عامر بن صعصعه که از وی ﷺ خواهان گرفتن حکومت بعد از وی ﷺ در برابر نصرت گردیدند:

(الأمر لله، يضعه حيث يشاء)

«این مطلب مربوط به الله می‌گردد، او هر کسی را که خواسته باشد بر آن قرار می‌دهد»
لذا حالت وسطی و یا حل وسط یک مفکوره بیگانه از اسلام می‌باشد. اقوام غربی و مسلمانان وفادار به آنان؛ این مفکوره را ضمیمه اسلام ساختند تا آن را تحت میانه‌روی بر مسلمانان بفروشد. به این هدف که مسلمانان صادق را از راه مستقیم و واضح احکام شرعی و حدود اسلام منحرف سازند.

بنیادگرایی

کلمه بنیادگرایی (fundamentalism) برای اولین بار در اروپا در اواخر قرن نوزدهم میلادی مورد استفاده قرار گرفت. این کلمه به این هدف استفاده شد تا موقف کلیسا که مملو از هواخواهی سرسخت صاحبان‌اش بود در مقابل ساینس و فلسفه‌های جدید روشن شود. به عباره دیگر، بنیادگرایی اساساً برای توضیح ارتباط میان عیسویت و ساینس مورد کاربرد قرار گرفت.

درین راستا، گروه تازه ظهور یافته به نام پروتستان منحیث اساس بنیادگرایی مطرح گردید. اساسات اصولی آن در کنفرانس نیاراجا در سال ۱۸۷۸ میلادی گذاشته شد که این اصول و اساسات به تعقیب آن در کنفرانس عامه پروسپیتی در سال ۱۹۱۰ میلادی بیشتر متبلور گردید. مطرح شدن اصول مذکور روی این دلیل بود که عیسویت در مخالفت با جریان‌های جدید علمی که توسط مبدأ کپیتالزم به میان آمده بود، قرار داشت. مبدای که عقیده آن را جدائی دین از زنده‌گی تشکیل می‌دهد.

با وجود این‌که این حرکت پروتستان بعد از ختم جنگ دوم جهانی ناپدید گردید ولی این مسئله در فکر اروپائیان حک گردیده بود که بنیادگرایی یعنی دشمن پیشرفت و علم. لذا، بنیادگرایی منحیث یک عقب‌مانی عقلی مطرح گردید که با عصر بیداری مطابقت نداشته و باید علیه آن جنگید تا این‌که اثرات آن از جامعه و زنده‌گی کاملاً نابود گردد.

بدینگونه بنیادگرایی در اروپا منحیث یک عکس‌العمل در مقابل پیشرفت علمی و صنعتی، بعد از جدائی عیسویت از امور زنده‌گی به وجود آمد. این امر به سبب بی‌کفایتی عیسویت در مقابل نظام جدید زنده‌گی که از عقیده کپیتالزم سرچشمه گرفته بود، پدیدار گردید. و باعث شد تا پیروان عیسویت یک حالت رد کننده و متردد را در مقابل پیشرفت‌های مادی و فرهنگ کپیتالزم به خود بگیرند. اما سرانجام

به دلیل این که جریان بنیادگرایی مذکور برای مشاغل عملی زنده گی و رشد سریع زنده گی مادی راه حلی نداشت، به ناکامی مواجه گشت. به همین دلیل است که کلمه بنیادگرایی برای توصیف افراد و گروه های مختلف عیسوی مذهب استفاده شد که با پیشرفت های علمی هم نظر نبودند و یا به آن ایمان نداشتند.

به این ترتیب شماری از حرکات و گروه های یهودی و نصرانی به نام بنیادگراها یاد شدند، یعنی مصدر بنیادگرایی غرب بوده و هدف آن حرکات دینی بود که در مخالفت با پیشرفت های علمی، تخنیکی و فنی قرار داشتند، پیشرفت های که در نتیجه تطبیق ایدئولوژی کپیتالزم به میان آمده بود.

فلهذا، مفکرین و سیاسیون غربی شماری از حرکات و افراد مسلمان را متهم به بنیادگرایی نمودند. این امر مستقیماً بر بعضی از مسلمانان تأثیر کرد و نتیجتاً آنان نیز بر عین مسیر غربیان حرکت کرده و مسلمانان را بنیادگرا عنوان کردند. چون هدف اساسی آنان جنگ و مقاومت علیه حرکات و افراد اسلامی بود که توسط متصف ساختن آنان به بنیادگرایی دنبال شد. به این ترتیب سعی به خرج دادند تا یک دیدگاه کلی جهانی را علیه بنیادگرایی ایجاد کنند. بنیادگرایی را نیز تخلف و رجعتی خواندند که در مخالفت و تعارض با هر نوع پیشرفت علمی و تخنیکی قرار دارد.

ازین رو، تنها نسبت دادن یک گروه اسلامی به بنیادگرایی کافی است تا به حیث یک خطر بزرگ علیه فرهنگ جدید ماده گرایی و زنده گی عمومی تبارز کند. خطری که هر نوع اقدام و عمل علیه آن توجیه پذیر می باشد، بدون تفاوت این که اقدامات و اعمال مذکور به چی اندازه شدید و یا سخت است. بناً هرگاه یک کشور مانند مصر و یا الجزائر مسلمانان زیادی را تحت نام بنیادگراها به قتل برساند، هیچ مشکلی نداشته و از طرف افکار عامه در غرب تبریک و خیر مقدم گفته شده و استقبال می گردد. درین راستا حتی هیچ یک از سازمان های حقوق بشری حاضر نیستند تا بر قتل و کشتار مذکور دست اعتراض بلند کنند. چون مسلمانان مذکور در نظر آنان بنیادگراهای اند که دشمن انسانیت بوده و هر نوع عمل زشت از سوی آنان متصور

است. این عمل در قتل و کشتار بی‌گناه مردم در الجزایر و سیاحان و قبطیان در مصر پی‌گیری شد.

به این شکل تعریف بنیادگرایی از سیاق اصلی‌اش خارج شده و خیلی تجاوز نمود. تدریجاً طوری شد که فعلاً به هر آن گروهی بنیادگرا اطلاق می‌گردد که خواستار تغییر حالت منحنی زنده‌گی مسلمانان فعلی به حالت نهضت‌یافته و بیدار تحت سایه خلافت اسلامی باشد. گذشته از آن، هر آن گروه و حرکتی برچسب بنیادگرایی را می‌خورد که بخواهد تا علیه متجاوزین و غاصبین به مخالفت و مقاومت پردازد. متجاوزینی از قبیل یهودیان، صرب‌ها و امریکائیان که حقوق مسلمانان را پایمان می‌کنند. علاوه بر آن، مجاهدین مسلمان نیز به نام بنیادگرا و تروریست یاد شدند که از اراضی خود در مقابل دشمنان غاصب دفاع می‌کنند. تا جایی که شهدای آنان را نیز با استفاده از مفهوم بنیادگرایی تحت نام جنایت‌کاران و انتحاریان شهرت دادند.

متصف ساختن حرکات و افراد مسلمانی که علیه اشغال و بی‌عدالتی به مقاومت می‌پردازند، خیلی خطرناک است. حتی برای هر آن فرد و گروهی نیز خطرناک است که برای از سرگیری زنده‌گی اسلامی مطابق مبدأ اسلام تلاش می‌کند. چون هدف وارد نمودن اتهام بنیادگرایی بر حرکات و افراد مذکور، توجیه و مشروعیت بخشیدن حملات شان علیه دعوت‌گران و فعالینی است که جهت احیای خلافت مصروف مبارزه اند. و بهانه آنان این است که اسلام را نیز مثل یهودیت و نصرانیت می‌پندارند که گویا در مقابل پیشرفت تخنیکی قرار داشته و علیه صنعت و علم می‌جنگد.

بدون تردید، متهم ساختن افراد و گروه‌های اسلامی به بنیادگرایی، برای این منظور صورت می‌گیرد تا حرکات و افراد مذکور به شدت سرکوب گردند. زیرا از نظر تاریخی، مفکوره بنیادگرایی همیشه در میان افکار عامه غربی ترویج داده می‌شود تا غربیان عادی نیز همگام با حکام شان در جلوگیری از بازگشت اسلام سیاسی در قالب یک نظام و دولت؛ عمل کنند.

پس برای هیچ مسلمانانی مجاز نیست تا چنین گمان کند که بنیادگرا عنوان کردن

بعضی از افراد و گروه‌های اسلامی ممکن است بر اساس اصول دینی و اصول فقه صورت گیرد. زیرا اساس عقیده اسلامی ایمان به الله ﷻ، ملائک، کتب، پیامبران، روز قیامت و قدر خیر و شر می‌باشد. همچنان، اصول فقه عبارت از اصولی است که فقه در کل بالای آن استوار بوده و مجتهد جهت استنباط احکام از دلایل تفصیلی اقتباس می‌کند.

بنابراین، بنیادگرایی به تمام معنی یک اصطلاح و مفهوم غربی است. هدف آن حرکت پروتستان عیسوی بود که در مخالفت و تعارض با پیشرفت‌های علمی و تخنیکی قرار داشت. بنیادگرایی اصلاً ربطی با مفاهیم اسلامی و حرکات اسلامی ندارد. چه حرکاتی که در عصر حاضر ایجاد شده‌اند و چه حرکات و جریان‌های که در طول تاریخ اسلامی تشکیل شده‌اند. هر چند حرکات سیاسی، جریان‌های مذهبی و مدارس فکری در طول تاریخ اسلامی به میان آمده‌اند، ولی آنان همه و همه به هیچ صورت با حرکت بنیادگرایی پروتستانی مشابهت ندارد. حتی با افراد و گروه‌های شباهت ندارد که باب اجتهاد را در قرن چهارم بستند. زیرا دلیل آنان تقید و چنگ زدن به سلف بود تا بر منهج آنان تمام مشاغل و امور معالجه شوند. چون باور آنان این بود که سلف تمام مشاغل را چنان معالجه کرده است که هیچ جائی را برای خلف نمانده است و نیازی به ابداع نمی‌باشد.

بنابراین، اسلام یک دین متمایز، منحصر به فرد و آخرین دین آسمانی است که منسوخ کننده ادیان ماقبل خود بوده و الله ﷻ تا روز قیامت از آن محافظت خواهد کرد. وی ﷻ در زمینه می‌فرماید:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ الحَجْر، ۹

«ما بی گمان قرآن را نازل کردیم و بی گمان آن را نگاهبانیم»

اسلام، یک مبدأ و ایدئولوژی کامل و شامل بوده که بالای عقیده عقلی استوار می‌باشد. طرز زنده‌گی و نظام مشخص نیز ازین عقیده سرچشمه گرفته که توانائی

حل مشکلات انسان‌ها را در تمام زمانه‌ها و مکان‌ها بر اساس احکام شرعی داراست. الله ﷻ می‌فرماید:

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ۚ النحل، ۸۹

«... و بر تو کتابی را نازل کردیم که هر چیز را توضیح می‌کند و هدایت، رحمت و نیز مژده ای است برای مسلمانان...»

پیشرفت علمی و صنعتی که جهان اسلام در گذشته داشته است، در نتیجه تطبیق کامل اسلام حاصل شده بود نه در نتیجه جدائی میان اسلام و زنده‌گی. به تحقیق که بسیاری از پیشرفت‌های امروزی جهان بالای دست‌آوردها و تلاش‌های دانشمندان اسلامی استوار است که تحت سایه دولت خلافت حاصل شده بود.

به همین لحاظ ارتباط دادن اسلام و حرکات اسلامی با بنیادگرایی مثل آن چه که بر حرکات عیسوی اطلاق گردید، یک امر غلط و توصیف اشتباه می‌باشد. زیرا صفت مذکور با واقعیت اسلام و هر آن کسی که برای احیای دولت اسلامی تلاش می‌ورزد، کاملاً در تضاد قرار دارد. چون مسلمانان مذکور در واقعیت فعلی تلاش دارند تا زنده‌گی منحن مسلمانان فعلی را تغییر دهند. حالتی که در نتیجه تطبیق نظام‌های وضعی به میان آمده است. و این واقعیتی است که کاملاً برعکس حرکات بنیادگرایی نصرانی می‌باشد. چون عیسویان تمام زنده‌گی خویش را قبل از کپی‌تالزم بر اساس آن تنظیم کرده بودند و هرگز فراتر از آن نمی‌رفتند.

خلص سخن این‌که ارتباط دادن حرکات اسلامی با بنیادگرایی توسط امریکا و اروپا در اصلیت بخشی از جنگی می‌باشد که در مقابل احیای مجدد اسلام منعیث یک نظام کامل دنبال می‌گردد. روی این ملحوظ است که بنیادگرایی یک قضیه ستراتیژیک و اساسی برای غرب محسوب می‌شود، و حتی یک مسئله حیاتی برای غرب می‌باشد. که طی آن کوشش دارند تا کشورهای به اصطلاح آنان رو به انکشاف به‌ویژه سرزمین‌های اسلامی را از هر نوع پیشرفت و نهضت واقعی دور نگهدارند.

یعنی این که نهایتاً بتوانند از تأسیس خلافت اسلامی جلوگیری به عمل آرند، زیرا تنها خلافت، نظامی است که طرز زنده‌گی آنان را از بیخ و بُن برکنده و آرزوها و امیال شان را نقش بر آب می‌کند.

اعتراف یکی از این اشخاص غربی را درین راستا بنگرید: او یک محقق مهمان در پوهنتون هارورد در بخش مطالعات شرق میانه است. وی گزارشی را برای مجلس سنای امریکا چنین ارائه نمود:

«بنیادگرایان تطبیق شریعت را الزامی دانسته و اوامر و نواهی خدا را قابل تنفیذ می‌خوانند و آن را بالای تمام مسلمانان اجباری می‌دانند. اسلام اساس و مصدر قدرت آنان بوده و شریعت را در جهان امروزی درست مثل سابق قابل تطبیق و تنفیذ می‌دانند».

او در ادامه می‌افزاید:

«بنیادگرایان عمیقاً از فرهنگ غرب نفرت دارند، و آن را بزرگترین مانع در برابر تطبیق احکام اسلامی می‌دانند».

جان اسپوسیتو محقق امریکائی همچنان برای مجلس سنای امریکا گزارشی را ارائه نمود که در آن آمده است:

« بنیادگرایان اسلامی، از جمله گروه‌های اند که شدیداً منافع امریکا را تهدید می‌کنند.»

پس بنیادگرایی را که غرب مورد حمله خود قرار می‌دهد، چیزی جز مقابله علیه تطبیق شریعت اسلامی در زنده‌گی بیش نیست. اگر تطبیق شریعت اسلامی بنیادگرایی باشد، پس تمام مسلمانان از دیدگاه ایشان بنیادگراها اند. چون تمام مسلمانان به شوق و حماسه فراوان، برای تطبیق احکام اسلامی از طریق دولت خلافت کوشش می‌کنند و آرزوی دیدن چنین روزی را در دل می‌پروراند تا بشریت را از درد، رنج و تاریکی کپی‌تالزم نجات داده به سوی خیر اسلام بکشانند. الله ﷻ می‌فرماید:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا

يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ يُرِيدُونَ لِيُطْفَؤُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ
وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
الصف، ۷-۸

«و چه کسی ظالم تر است از آن که بر الله دروغ بر بست؟ درحالی که او به اسلام دعوت می‌شود. بلی، الله قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. می‌خواهند که نور الله را با دهن‌های خود خاموش کنند. اما الله نور خود را کامل می‌سازد، گرچه کافران ناخوشنود شوند.»

جهانی شدن

مثال واژه جهانی شدن در اصطلاحات جدید به مانند واژه جلاب در بخش ملبوسات و حصان طراوده (نام یکی از اسب‌هاست) در بخش نظامی می‌باشد. زیرا محتویات این اصطلاح پنهان نگهداشته شده است تا مفهوم حقیقی آن برملا نگردد و هدف بزرگی که در عقب آن دنبال می‌گردد، همچنان مخفی بماند.

کنفرانس مطالعات جهانی شدن و تصمیم‌گیری برای پذیرش آن در بیروت در اواخر سال ۱۹۹۷ میلادی توسط مرکز مطالعات برای وحدت عرب‌ها که از بقایای ملت‌گرائی عرب‌ها بود، یک اقدام مهمی به سوی پذیرش آن محسوب می‌شود. چنین به نظر می‌خورد که ایشان مفکوره جهانی شدن را در تضاد با ملت‌گرائی می‌دیدند. و حتی جهانی شدن را به حیث یک تهدید علیه قوم‌گرائی عنوان کردند. این نظر آنان از پیام ایشان در کنفرانس‌های که به همین مناسبت دائر گردیده بود به خوبی واضح می‌گردد، زیرا محتوای اساسی آن موضوعات ذیل را شامل می‌شد:

جهانی شدن و برخورد عرب‌ها با این مفهوم، نقش آن در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، همچنان برخورد ایالات متحده امریکا با جهانی شدن، به‌خصوص بعد از سقوط اتحاد جماهیر شوروی سابق، موثریت جهانی شدن بالای اقتصاد و سرمایه‌گذاری در کشورهای عربی، تأثیر جهانی شدن بر محیط فرهنگی و هویت عرب‌ها.

استادان پوهنتون‌ها و علمای زیادی در کنفرانس دعوت شده بودند که برداشت خود را در مورد جهانی شدن و برخورد شان را در پذیرفتن آن ارائه داشتند. رسانه‌های داخلی آگاهی‌نامه‌های را به شکل رسالاتی که توسط نمایندگان در طی سه روز ارائه گردیده بود به چاپ رساندند. در این مطالعات تفاوت‌های فاحشی به نظر می‌خورد و حتی چنین نشان می‌دهد که گویا این کنفرانس به جز گفتگو میان اشخاص ناشنوا

چیزی بیش نیست، زیرا ماهیت گفتگوهای مذکور به یک بحث فکری و روشنفکری شباهت نداشت. به همین لحاظ، کسانی که از این کنفرانس نظارت می‌کردند، به این نتیجه رسیدند که کنفرانس را بدون نتایج ویا پیشنهادات به اتمام برسانند.

جهانی شدن از نگاه اصطلاحی ده سال قبل در لسان انگلیسی و فرانسوی ابداع گردید. این مفهوم بر چیزی اطلاق نمی‌گردد که در سطح جهان وجود داشته باشد ویا در تمام نقاط جهان تحقق یابد. بلکه هدف از آن چیزی است که به اراده یک فاعل ویا فاعلین به حیث یک پدیده جهانی شناخته شود. مثلاً یک شرکت هرگاه چنان سیاست تولیدی را در پیش گیرد که در مرحله نخست تمام جهان را شایسته میدان تولیدات خود ببیند، و در مرحله دوم تولیدات خود را در همان نقطه‌ی از جهان آغاز کند که کمترین مصرف را متحمل می‌گردد. درین صورت شرکت مذکور جهانی عمل کرده است. یعنی تمام جهان را به حیث میدان اعمال/تولیدات خود انتخاب کرده و سپس بهترین نقطه آن را از حیث منافع اختیار کرده است. عین مسئله بر سایر فعالیت‌های این شرکت ویا شرکت‌های دیگر قابل تطبیق است، و ممکن است که این نوع فعالیت‌ها شامل عرضه تولیدات به بازار، اعلانات تجارتي، راه‌اندازی بحث‌های مختلف درمورد تولیدات، جلب و جذب کارمندان متخصص و ماهر و حتی شامل جلب سرمایه‌گذاری‌ها و قروض نیز می‌شود.

کلمه جهانی شدن برای اولین بار درمورد فعالیت شرکت‌های بزرگ امریکائی در سال‌های میانه دهه ۱۹۸۰ میلادی به‌کار رفت. زمانی‌که رونالد ریگن در سال ۱۹۸۱ میلادی به ریاست جمهوری امریکا دست یافت، برنامه‌های جدیدی را در روابط بین المللی اقتصادی و سیاسی به پیش گرفت که حمایت قوی را از طرف حلقات مالی امریکا حاصل کرد. یک بخشی ازین سیاست، پالیسی مشهور وی تحت نام «دالر قدرتمند» بود تا سرمایه‌گذاران را به سرمایه‌گذاری و استثمار در خارج از کشور تشویق کند و نتیجتاً بنیه مالی خود را تقویت و برنامه‌های تسلیحاتی خود را به دست تمویل گیرد. چون اتحاد جماهیر شوروی در آن زمان با امریکا در عرصه تسلیحاتی

شدیداً رقابت می‌کرد. این امر در سال ۱۹۸۹ میلادی منجر به فروپاشی اقتصادی کمونزم گردید.

در نتیجه پی‌گیری سیاست دالر قدرتمند، ارزش دالر در دور اول حکومت ریگن به سرعت زیادی بلند رفت. به اندازه‌ی که سطح تبادله پولی - معیاری که واحد پولی سایر کشورهای جهان بر اساس آن سنجیده می‌شود - افزایش یافت. یعنی از ۹۱ واحد/نمره در جنوری سال ۱۹۸۱ میلادی یعنی نخستین ماه ریاست جمهوری ریگن به ۱۵۹ واحد/نمره در فبروری سال ۱۹۸۵ میلادی رسید. این افزایش در حدود ۷۵ فیصد بود. چنین رشد سریع، یکی از نشانه‌های قمار سیاسی ریگن بود که عواقب منفی و عوارض جانبی سیاست دالر قدرتمند را در نظر نداشت. چون او تمام توجه خود را روی رقابت میان کپیتالزم و کمونزم متمرکز ساخته بود. در عین حال، یکی دیگر از نقاط منفی سیاست دالر قدرتمند این بود که رقابت میان اموال تجارتمی امریکا که در داخل تولید می‌شد و اموال خارجی فوق العاده ضعیف گشت. این امر سبب کاهش شدید در صادرات امریکا و افزایش در واردات اش گردید. به این تعبیر که توازن تجارت خارجی امریکا را در جریان ریاست جمهوری ریگن صدمه زد و باعث خسران شدید گشت. طوری که امریکا در جریان زمامداری هشت ساله ریگن مبلغی معادل به ۷۲۳ میلیارد دالر در نتیجه برهم خوردن توازن تجارت خارجی خسران کرد، حالآنکه قبل از دوره هشت ساله وی، سطح این خسارات از ۴ میلیارد تجاوز نمی‌کرد.

عوارض جانبی دیگر سیاست دالر قدرتمند این بود که سطح مفاد شرکت‌های امریکائی را که در حال رقابت با شرکت‌های خارجی قرار داشتند و به دالر تبادله می‌کردند، به شدت کاهش داد. در نتیجه، این شرکت‌ها مجبور شدند که قیمت اجناس خود را نازل‌تر بسازند و بعداً راه‌های مختلفی را جهت کاهش مصارف جستجو کنند. و کاهش معاشات کارمندان یکی ازین اسالیب کاهش مصارف بود. برخی از پروفیسوران در آن زمان برای این شرکت‌ها پیشنهاد نمودند تا در فعالیت‌های شان در

بخش‌های تولیدات، بازاریابی و غیره به شکل اساسی تجدید نظر نموده و آن را تغییر دهند. این مفکوره در میان سرمایه‌گذاران و تاجران امریکائی سریعاً پخش گردید. سرانجام چنین شد که تعدادی از شرکت‌ها و فابریکه‌ها مسدود گردیدند و عده‌ی دیگر، کارمندان زیادی را مرخص نمودند. به عنوان مثال، شرکت جنرال موتورز یکی از بزرگترین شرکت‌های موتورسازی امریکا، هفتاد و چهار هزار کارمند را در یک مرحله مرخص نمود. شرکت آی بی ام، یکی از بزرگترین شرکت‌های کمپیوتری شصت هزار کارمند را در سه مرحله طی مدت کوتاه مرخص کرد.

بعد از تغییر شکل، این شرکت‌ها توانستند که تولیدات فابریکه‌های را که مسدود کرده بودند و یا قسمتی از آن را که در امریکا به فروش رسانده بودند، دوباره به دست آورند. به شکلی که تولیدات بدیل را از شرکت‌های جدید کوچک با پرداخت معاشات کمتر حاصل کردند. به خصوص توسط استخدام کسانی که از شرکت‌های بزرگ نظر به تغییر شکل آنان و تأسیس شعبات بدیل در خارج از امریکا، وارد بازار کار خارجی گردیده بودند. این همه به خاطری بود که سیاست دالر قدرتمند معاشات را در خارج خیلی کم ساخته بود. بر همین مبنا شرکت‌های امریکائی بالای کشورهای غریب و پرنفوس مانند پاکستان، اندونیزیا، فیلیپین، تایلند، هندوستان، مکسیکو و برازیل تمرکز نمودند. چون این کشورها در واقع محلاتی بودند که معاش ماهوار یک کارگر برابر با معاش چند ساعت یک کارگر شرکت امریکائی بود. این موضوع تنها به کارگران عادی محدود نمی‌گشت، بلکه به کارگران تحصیل کرده از قبیل متخصصین، انجینران و برنامه‌سازان کمپیوتر نیز بر می‌گشت. بدون در نظر داشت موقعیت آنان، زیرا مهم این بود که معاشات ایشان از معاشات امریکائیان کمتر باشد و مایوسانه در جستجوی کار و دست‌مزد باشند.

پس از تغییر شکل و اعاده شرکت‌ها مذکور که منجر به مرخصی تعداد کثیری از امریکائیان گردید و مصروفیت بیرونی شرکت‌های امریکائی را افزایش بخشید، بحران اجتماعی در امریکا رخ داد. چون اکثر امریکائیان با این نظر بودند که ایجاد

فرصت‌های کاری و اشتغال‌زایی در خارج از آمریکا، در واقع تجاوز بر حقوق اساسی اجتماعی آنان و قطع معیشت شان می‌باشد. چون مردم آمریکا می‌دانستند که تنها هدف و معیار عمل این شرکت‌ها، طمع سرمایه‌های هنگفت با کمترین مصارف می‌باشد و بس. شرکت‌های مذکور در پاسخ گفتند که آنان از روی مجبورت به چنین اقدامی دست زدند. زیرا فشار رقابت بین المللی افزایش یافته بود و آنان هیچ امکانات دیگری در دست نداشتند جز این‌که به سطح جهانی به رقابت پرداخته و فعالیت‌های خود را به شکل جهانی و در سطح جهان منسجم سازند. در نتیجه این برخورد، کانگرس آمریکا کمیته‌ی را جهت بررسی جهانی شدن شرکت‌های امریکائی موظف ساخت تا نشست‌های را به شکل عامه به راه اندازند که منجر به روشنی قضیه در افکار عامه گردد. اولین جلسه این کمیته در سال ۱۹۸۷ میلادی و اخیر آن در سال ۱۹۹۲ میلادی تدویر یافت. این بررسی‌ها باعث نشر مفکوره جهانی شدن گردید. زیرا شرکت‌ها در گزارشات شان که طی سال ۱۹۸۷ میلادی و سال‌های بعد آن ارائه دادند، از کلمه جهانی شدن به حیث عنوان کار گرفتند. و این اولین بار بود که کلمه جهانی شدن در عناوین کتب و گزارشات به لسان انگلیسی استفاده شد. بعداً، کتب فراوانی در مورد جهانی شدن چاپ شد که تعداد شان به ۲۶۰ جلد می‌رسید. اکثریت این کتب در جریان ریاست جمهوری کلتنن طی سال‌های ۱۹۹۰ میلادی به چاپ رسید.

هرچند بررسی‌های مذکور روی این منظور انجام شد تا فشار سیاسی بر شرکت‌های امریکائی به خاطر مرخصی کارمندان فراوان و ایجاد کار در خارج از آمریکا کاهش یابد و شرکت‌ها با استفاده از این رویکرد بتوانند عملکرد خویش را توجیه کنند. چون حملات شدید از سوی فضای رسانه‌یی آمریکا برین شرکت‌ها صورت می‌گرفت. ولی با آن هم بررسی‌ها در سال ۱۹۹۲ میلادی به اتمام رسید و هرگز دوباره از سر گرفته نشد. گرچه این قضیه در جریان انتخابات ریاست جمهوری در اواخر سال ۱۹۹۲ میلادی مطرح گردید. اما بعد از به قدرت رسیدن کلتنن؛ کانگرس آمریکا قرارداد

NAFTA را که بوش با کانادا و مکزیکو امضا کرده بود، پذیرفت. این قرارداد شرکت‌های امریکائی و کانادائی را اختیار داد تا هر نوع اجناسی را که بخواهند، می‌توانند در مکزیکو تولید کنند - جائی که دستمزدها خیلی کم بود - و سپس این تولیدات را در بازارهای امریکا و کانادا به فروش برسانند. اتحادیه کارگری امریکا و سیاستمداران جناح مخالف شرکت‌های بزرگ از همین پیامد به شدت نگران بودند. اما شرکت‌های مذکور با استفاده از مفهوم جهانی شدن عملکردهای خویش را به مهارت تمام توجیه کرده و باعث تعویض افکار عامه در مورد فعالیت‌های شان گردیدند. طوری که شرکت‌های مذکور ایجاد کار در خارج از امریکا را چنین توجیه کردند که گویا اهل کار، متخصص و کارمند واقعی در داخل امریکا بوده و هرگز به خارج از امریکا فرستاده نمی‌شود و همچنان صاحب معاشات بلند می‌باشد. ولی فقط کارمندانی به خارج از امریکا جهت کار فرستاده می‌شود که تنها از توانائی فیزیکی و جسمی برخوردار باشند و با معاش کم اقناع گردند. و گفتند که اگر یک بار این سیاست تطبیق شد، تمام امریکائی‌ها در سراسر امریکا از آن نفع خواهند برد. زیرا تولیدات با مصارف کم تولید شده و کارمندان متخصص دارای معاش بلند در داخل امریکا خواهند ماند. این امر مستقیماً بر تنزیل قیمت‌ها در داخل امریکا نیز تأثیر دارد، چون آنان درعین حال گفتند که هدف دیگر ایجاد کار در خارج از امریکا این است تا قوای بشری ارزان در تولیدات سهم گرفته و این تولیدات نتیجتاً به قیمت پایان برای امریکایان داخل امریکا پیشکش گردد.

تصویب سیاستی در مورد این موضوع در سال ۱۹۹۲ میلادی و به قدرت رسیدن کلتن در سال ۱۹۹۳ میلادی باعث تغییرات در سیاست خارجی اقتصادی امریکا گردید. چنانچه بوش رئیس جمهور قبلی به این نظر بود که باید سیاست صادرات اجناس روی دست گرفته شود و به همین منظور سازمان تجارت جهانی WTO را به عوض GATT ایجاد کرد تا دروازه‌های صادرات اجناس را به روی امریکا باز کند. اما سرمایه‌گذاران و کپیتالست‌ها امریکائی به این نظر بودند که به عوض افزایش

صادرات اجناس، مهم این است تا به کاری نقطه پایان گذاشته شود که طی دهه نود آغاز گردیده بود و این کار همانا تغییر شکل شرکت‌های امریکائی بود تا آنان را برای حصول مفاد بیشتر آماده سازد. آنان به این نظر بودند که تغییر شکل شرکت‌ها باعث ایجاد کار در خارج گردیده و بر صادرات اجناس نیز تأثیر دارد و حتی شرکت‌های امریکائی را در رقابت با شرکت‌های دیگر یاری می‌رساند.

کپیتالست‌های امریکائی افکار دیگری را برای پذیرفتن از طرف کلتن پیشکش کردند. آنان ادعا نمودند که امریکا در جریان جنگ سرد تمام مشکلات، مصارف و بار بین المللی را به تنهایی بر عهده خود گرفته بود. که در نتیجه آن، اروپا و جاپان از دیدگاه اقتصادی قوی‌تر گردیدند. به شکلی که فعلاً این دو کشور تهدید بزرگی علیه مصلحت‌های حیاتی امریکا محسوب می‌شوند. بعد از ختم جنگ سرد امریکا باید دوباره توانمندی رقابت با اروپا و جاپان را پیدا کند. امریکا باید به این کشورها بفهماند که دیگر منافع آنان را مثل دوران جنگ سرد مراعات نمی‌کند. حتی بعضی ازین کپیتالست‌ها به این نظر بودند که باید یک دستگاه جاسوسی اقتصادی علیه جاپانی‌ها و اروپائی‌ها ایجاد گردد.

کلتن همراه با روبین وزیر خزائن که یک شخصیت مهم و رهبری کننده در وال ستریت بود، نظریه گشودن بازار جهانی را پذیرفت. این امر تنها باعث فروش اجناس امریکائی نگردید بلکه برای شرکت‌ها امکانات این را هم داد تا در هر گوشه و کناری که خواسته باشند و در هر جای که قوای بشری ارزان فراهم باشد، به تولید بشتابند و این تولیدات خود را به قیمت ارزان در خارج و داخل امریکا به فروش برسانند. از همه مهم‌تر، پذیرفتن فعالیت شرکت‌های مالی امریکائی مانند بانک‌ها، شرکت‌های بیمه، و کمیشن‌کاران در بازار اسعار و بازارهای پولی خارجی بود. چون این یک امر جدیدی بود و شرکت‌های امریکائی به این وسعت در خارج از کشور شان فعالیت نکرده بودند. برین اساس، اکثریت کشورهای جهان به دلیل خطرات ناشی از فعالیت‌های آنان، به این شرکت‌ها خوش‌آمدید نگفته و استقبالی به عمل نیاوردند.

این خطرات نیز به این دلیل بود که شرکت‌های مالی مذکور بر اساس ماهیت فعالیت‌شان تنها بر جلب پول سرمایه‌گذاران به اشکال پس‌انداز، اقساط، بیمه، سهمیه و غیره توجه می‌نمودند. که این مسئله به جمع‌آوری یک مقدار زیاد پول می‌انجامد و شرکت‌های مذکور را در نوعیت و مقدار مصارف کاملاً دست باز می‌داد.

کپی‌تالست‌های امریکائی در مورد مفکوره پیشرفت و ترقی بعد از ختم جنگ سرد نیز نگران بودند. آنان هراس داشتند که مبادا جهان به سه منطقه بزرگ اقتصادی به ترتیب ذیل تقسیم گردد.

اول. تمام اروپا و مناطقی که تحت کنترل اروپا قرار دارد.

دوم. اکثریت آسیا به ریاست جاپان. و

سوم. امریکا و افریقا.

آنان می‌دانستند که اگر روند رشد اقتصادی جهان به شکل طبیعی و عادی گذاشته شود، بعید نخواهد بود که جهان بر اساس همین سه منطقه مشخص اقتصادی تقسیم گردد. زیرا این تقسیمات اگر به واقعیت مبدل می‌گشت، شدیداً تسلط و حاکمیت اقتصادی حتی سیاسی امریکا را در سراسر جهان به چالش می‌کشید. به همین دلیل، علیه آن به مبارزه پرداخته و مفکوره منطوقی شدن (Regionalization) را به میان آوردند. آنان چنین اظهار کردند که اروپا و جاپان مشتاق ترویج این مفکوره اند. لذا، بدیلی برای این مفکوره تقدیم کردند که آن عبارت از ایجاد یک بازار جهانی است. به طوری که تحت سایه جهانی شدن، هیچ یک از کشورهای جهان اجازه انحصار مناطق مشخص را ندارد، بلکه در عوض، هر کشور حق دارد تا در هر گوشه و کنار جهان به سرمایه‌گذاری و تجارت بپردازد. آنان این مفکوره را توسط تبلیغات متمرکز رسانه‌ها ترویج نمودند. حکومت کلتن آن را پذیرفت و کتب زیادی را در مورد آن به چاپ رسانید. کتبی که حاوی مباحث مفصلی در مورد جهانی شدن و فعالیت شرکت‌های جهانی بود.

تبلیغات رسانه‌ها بعد از پذیرفتن این مفکوره در آغاز دور اول ریاست جمهوری

کلنتن در امریکا به پایان رسید و بعداً به خارج از امریکا منتقل شد که حکومت امریکا ملتزم آن بود.

رسانه‌های تبلیغاتی در خارج از امریکا به‌خصوص کشورهای به اصطلاح آنان رو به انکشاف متمرکز گردید که در نتیجه، افکار ایشان را توسط افکار سطحی و فریبنده دگرگون ساختند. چون آنان از بیانات ضعیف و مغالطه عجیب استفاده کردند که باعث گیج ساختن مردم و افکار آنان گردید. هرچند ماهیت و طبیعت افکار احمقانه مذکور قابل درک بود، ولی فعالیت وسیع و گسترده رسانه‌های تبلیغاتی سبب شد تا افکار عامه‌ی کشورهای به اصطلاح آنان رو به انکشاف به نفع شرکت‌های امریکائی در چیدن میوه‌های پیروزی جنگ سرد تغییر یابد. تا این‌که کشورهای مذکور را تحت انحصار خود درآورده و از چنگ شرکت‌های اروپائی و جاپانی ربودند. متأسفانه فعلاً در سطح جهان واضح گردیده است که این شرکت‌ها به اهداف خود رسیدند و حکام را به پذیرفتن غرب و ثقافت غربی برای احمق ساختن مردم شان وادار کردند. چون حکام مذکور مشتاقانه بازارهای خود را به روی تولیدات امریکائی باز کردند. کارگران را با مزد بسیار کم در شرکت‌های امریکائی استخدام نمودند. علاوه بر آن، جلب توجه سرمایه‌گذاران در شرکت‌های مالی امریکائی و استفاده از بازار اسعار امریکائی را برای معاملات قماری مروج ساختند.

بنابراین، نکات ذیل مبین بعضی از افکاری است که امریکا تحت عنوان جهانی شدن در خارج به‌خصوص در کشورهای به اصطلاح آنان رو به انکشاف ترویج می‌نماید:

۱. تطبیق نظام واحد اقتصادی در جهان. زیرا پس از شکست اتحاد جماهیر شوروی؛ تداوم و ابقای نظام اقتصادی کپتالزم که نام آن را بازار آزاد گذاشتند، یکی از افکار اساسی غرب به‌شمار می‌رود. هرچند نام حقیقی آن کپتالزم بود. بازار آزاد نظامی است که ما را به یاد حرص و زشتی آن نوع نظام می‌اندازد که تمام کشورهای جهان یا آن را تطبیق می‌کنند و یا کوشش دارند تا آن را تطبیق کنند.

۲. ثروت واحد و جریان پولی واحد در جهان. طوری‌که صاحبان ثروت و پول

می‌توانند در هر کشوری که بخواهند با استفاده از وسایل جدید مخابرات و ارتباطات سرمایه‌گذاری کنند. البته روند انتقال ثروت و جریان پولی واحد بادر نظر داشت پیشرفت در وسایل مخابراتی، خیلی‌ها سریع شده که سبب تسهیل سرمایه‌گذاری گردیده است. اما ثروت و جریان پولی واحد در محلاتی سرمایه‌گذاری نمی‌شود که مانعی در آن محلات وجود داشته باشد.

۳. تجارت واحد در جهان. که سبب بروز شرکت‌های چند ملیتی گردیده است. هرچند این شرکت‌ها در واقع چند ملیتی نیستند، بلکه از ملیت و کشور واحدی متابعت می‌کنند. این شرکت‌ها می‌توانند به سطح جهانی تولیدات کنند و در بازارهای جهانی عرضه نمایند. درین راستا، به کشورهای به اصطلاح آنان رو به انکشاف چنین تلقین شده است که باید ورود شرکت‌های چند ملیتی را به کشور شان استقبال کنند. زیرا این شرکت‌ها باعث اشتغال زائی و فروش تولیدات کشور میزبان می‌گردد که یک امر ضروری جهت رسیدن به انکشاف اقتصادی می‌باشد. در غیر این صورت، از آن جایی که شرکت‌های مذکور چند ملیتی اند، ممکن به کشور دیگری رو کنند.

۴. سیستم ارتباطات و مکالمات واحد در جهان. زیرا سیستم ارتباطات و مکالمات جهانی در هر گوشه دنیا به اندازه وسیع و درهم پیوند یافته است که هرگونه دسته بندی و یا نهاد و کنترل آنها ناممکن شده است. این ارتباط سبب پخش معلومات میان انسان‌ها گردیده و به همین لحاظ حتی باعث توحید ذوق، نظریات و خواست مردم شده است.

اینها قسمتی از افکار در مورد جهانی شدن به خصوص در کشورهای به اصطلاح آنان رو به انکشاف می‌باشد. هدف مروج ساختن این مفهوم، به دست آوردن پول و قوای بشری کاری به شکل ارزان می‌باشد. همچنان، با استفاده از مفهوم جهانی شدن تلاش دارند تا پیشنهادات دولت‌های طرفدار این مفکوره به شکلی پذیرفته شود که قوانین دولت‌ها را تغییر داده و نهادهای دولتی به نهادهای خصوص مبدل گردند. بر اساس دیدگاه آنان، مسلمانان هیچ اختیار و امکان دیگری در دست ندارند به جز از این که

به شکل دسته جمعی داخل مفکوره جهانی شدن نشوند، و در مسئله پول و کار همنظر غرب نگردند، در غیر آن، مسلمانان همچنان عقب مانده خواهند بود. بنابراین، هیچ کسی نباید از تأثیرات این ادعاها، تبلیغات و مغالطه چشم پوشی کند و پوشش جهانی شدن را نباید برجسته و مهم جلوه دهد، به ویژه در یک کشوری که حُکام، روشنفکران و مردمانی که غفلت عادت ایشان گردیده و نظریات خود را از آنان تقلید می کنند. از همین لحاظ، این امر عجیبی نیست که ما تلاش های عام سازی جهانی شدن را با تهاجم تبشیری قرن نوزدهم مقایسه کنیم. حتی این حمله بیشتر از آن، می تواند در مقایسه با حملات قبلی خطرناک تر باشد. چون این حمله هر چند مهیب تر است، ولی باز هم پوشش دینی ندارد و تفکیک آن برای عوام ساده نیست، الا این که با فکر مستنیر مطالعه گردد.

پایان

برای تعقیب رویدادهای مهم جهان؛ خصوصاً وقایع سرزمین‌های
اسلامی، به صفحه اینترنتی ما مراجعه نمایید:

 www.hizb-afghanistan.com



نشرات امت

کابل افغانستان

برای تعقیب رویدادهای مهم جهان خصوصا وقایع سرزمین های اسلامی
به صفحه اینترنتی ما که آدرس آن قرار ذیل است، مراجعه نمایید:

www.hizb-afghanistan.org



نشرات امت
کابل افغانستان